

MANCHESTER
1824

The University of Manchester

[روصم نارەت, Tihṙān-i Muṣavvar (۴۹۹), Tihṙan-i musavvar (499)]

Source: *University of Manchester*

Stable URL: <https://www.jstor.org/stable/community.28166729>

Rights Notes: Rights Holder - Image: The University of Manchester Library

JSTOR is a not-for-profit service that helps scholars, researchers, and students discover, use, and build upon a wide range of content in a trusted digital archive. We use information technology and tools to increase productivity and facilitate new forms of scholarship. For more information about JSTOR, please contact support@jstor.org.

This item is being shared by an institution as part of a Community Collection.

For terms of use, please refer to our Terms & Conditions at <https://about.jstor.org/terms/#whats-in-jstor>



University of Manchester is collaborating with JSTOR to digitize, preserve and extend access to
University of Manchester

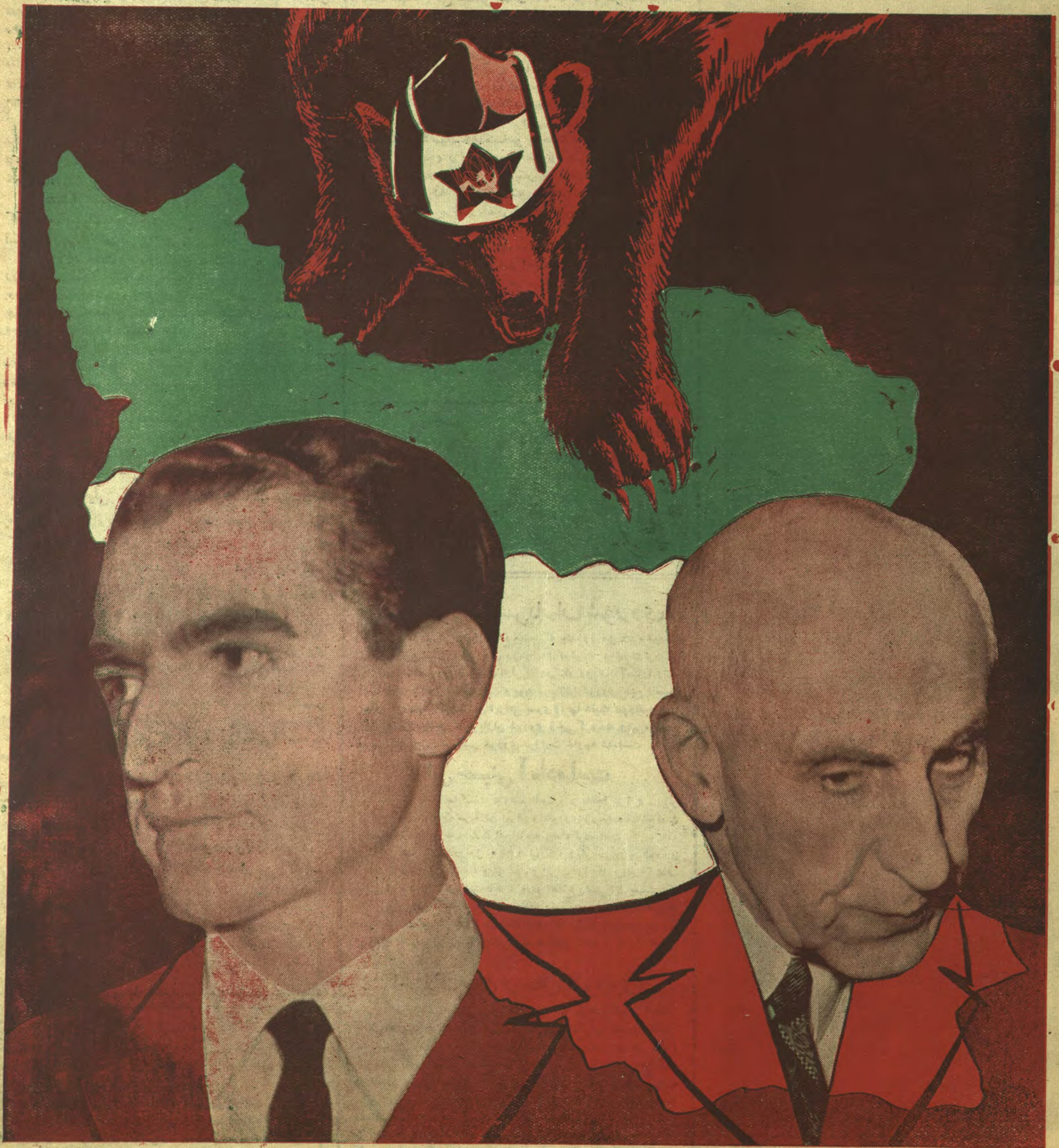
JSTOR

توکل انصاری

شماره ۴۹۹

جمعه پانزدهم اسفند ماه ۱۳۳۱

تک شماره ۶ ریال



دکتر مصدق گفت: اگر خانه مرا هم آتش زدند بهر دم کاری نداشته باشید (بخواهید)

دکتر مصدق گفت: اگر

شاه و نخست وزیر

این مملکت شاه لازم دارد و در این بحران عظیم وضع فعلی و خطر کمترین هم مجال بحث روی شاه نیست و نباید صحبت شود. اکثریت نزدیک بانفاق مردم هم دکتر مصدق را میخواهند، باو اعتماد دارند و بهیچ قیمت دست از او بر نمی دارند و مملکت را بدست دیگری نمی سپارند.

پس علاج منحصر بفرسایش این دو نفر است، و هر کس دامن پاتش زده و روی اغراض شخصی و منافع فردی موجب کسستگی رشته اتیان آنها گردد خان بوطن است.

اکنون در این تنگنای سیاسی، و روز سخت و بحرانی، در مقابل حادثه بزرگی واقع شده ایم، نمی شود نشست و تماشای کرد، اگر این اغگر در خرمن سیاست داخلی ما رخنه کند همتی ما را خواهد سوخت، و اگر این آتش زبانه کشد چیزی از ما باقی نخواهد گذاشت. مصدق کسی نیست که برای چند و کبل آمده باشد و با تغییر اراده چند نفر وکیل دیگر برود، اراده ملت ایران بزمامداری او تعلق گرفته و بر روی کرسی خود باقی خواهد ماند.

مصدق درس خوانده و بقانون آشناست و میداند که شاه مظهر یک مملکت و سنبل یک ملت و منزه و مقدس است و واجب الاحترام میباشد.

حدود و وظائف شاه را قانون اساسی تصریح نموده، و اگر روزی از این حدود تجاوز میشد و صدای کسی بیرون نمی آمد ملت آن بود که فرد مورد اعتماد و لایقی روی صندلی نخست و ذیری نشسته بود، اما حالا که مصدق پیشوای ملت مقام نخست و ذیری را اشغال نموده است باید زمامدار مملکت باشد.

خوشبختانه شاه دنبال منفعت نیست و پول نمی خواهد، مقام منزلتی هم بالاتر و والا تر از آنچه دارد نیست تا خواهان آن باشد. دخالت در کارها هم برخلاف اصل مصوبیت است و در حالیکه رئیس دولت مال شاه است دخالت مستقیمی لازم نمیشد.

این حرفهای مفت هم که دشمنان مملکت میزنند که مصدق می خواهد شاه شود موضوع ندارد، چون مردم نشسته اند که هر کس چه خواست بشود و از آن گذشته اختیارات و مقام مصدق کم نیست که خواهان چیز دیگر باشد، در قانون اساسی هم اختیارات نخست وزیر خیلی بیش از شاه است ولی ادعاهات شاه مافوق نخست وزیر است، و این درست همان چیزی است که باید هر دو نفر همانرا طالب باشند.

شاه اگر مصدق باشد باید بروی مصدق پیدا کند چون بعد از این میشود مثل گذشتگان راروی کار آورد، و بین مصدقها همین مصدق از همه بهتر است.

وضع امروز دنیا و بخصوص پیش آمد مملکت مامعروض ثابت نموده که هیچ شاهی نمی تواند نخست وزیر شود و هیچ نخست وزیر نباید ادعای سلطنت داشته باشد. با بودن حزب توده و لزوم یک هدف مشترک برای تمام طبقات یکانه کسی که بلا ماض صاحب تخت و تاج است شاه فعلی است، و اعلیحضرت مکرر اعتماد خود را نسبت بدتر مصدق اعلام فرموده اند و اذونات او حمایت کرده اند؛ حمایت از دکتر مصدق یعنی تصدیق آراء، ملت ولی ضمن عمل هم نباید اختلاف نظری باشد تا مردم در زحمت بیفتند.

نمایندگان مجلس نباید دودسته شوند و هر یک جالبی را بگیرند، چون این کار اقلیت و اکثریت نیست. مردم نه از شاه دست بر میدارند نه از مصدق، مجلس باید قانون اساسی را بگذارد و حدود و وظایف هر کس را بدستش دهد و مراقبت نماید که از حد خود خارج نشود. میل شخصی در این کار مداخلت ندارد؛ باید بدنبال قانون رفت آنچه وظیفه معین شده است عمل نمود.

خوشبختانه اطلاع میدهند که حضرت آیت الله العظمی آقای بروجرده اهمیت موقع و موضوع را احساس و نظریات حکیمانه و وطن پرستانه خود را اعلام فرموده اند، امیدواریم مایش از این محتاج تفسیر نشویم.

شرح روی جلد

هر آن و هر ساعت حیات و استقلال ما در معرض تهدید است، تنها وطن پرستی افراد و ایالت و تدبیر رجال کشور، میتواند از تمامیت و استقلال ایران دفاع کند.

این چند روزه که صحبت هائی بیان آمده و مردم احساس می کنند شاه و نخست وزیر بروی هم نمی خندند، سخت نگران میباشند هر وقت قیافه پیشرای ملت دردم و چهره او افسرده است، آنگاه که شاه بجانب دیگر نظر میکند، مردم وطن پرست بیاد مرزهای کشور افتاده و از خطری که برای همیشه ما را تهدید می نماید یاد می کنند.

خانه مرا هم آتش زدند بهر دم کاری نداشته باشید

هدیه ئی از تحریک شدگان فریاد میزدند « ما باید خانه دکتر مصدق را آتش بزیم » شاه طی پیامی که برای ملت فرستان ولی منتشر نشد توصیه کرد که کلیه افراد باید مساعدت و همراهی را بحکومت ملی دکتر مصدق بکنند

آن روز صبح

ساعت ۹ صبح روز شنبه بود در خیابانهای پیرامون کاخ سلطنتی هیچگونه وضع غیر عادی دیده نمیشد، فقط گاهگاه صدای برخورد دست نگهبانان کاخ سلطنتی بقنداق تفنگ که مردم پیش فک میگردند شنیده میشد. قیافه کسانی که وارد کاخ میشدند خیلی مضطرب بنظر میرسید، مثل این بود که وقایع مهمی در پشت پرده جریان داشت. آنها که در محوطه کاخ اختصاصی ایستاده بودند آهسته بیکدیگر میگفتند که «شاه خیال مسافرت دارد» اما هیچکس جز چند تن از نزدیکان شاه نمیدانستند اعلیحضرت به کجا میخواهد برود.

ساعت نه و نیم بود که علاء باعجله به سمت تلفن رفت، انگشتان او چند نمره را گرفت و بعد برپای اداره تبلیغات گفت: «زود بکدستگاه ضبط صوت کاخ اختصاصی بفرستید که اعلیحضرت میخواهند صحبت بفرمایند» در این موقع در داخل کاخ جنب و جوش زیادی مشاهده میشد، چهرة روسای دربار و نزدیکان شاه سخت بر افروخته بود، شاهپور عبدالرضا، بری سیماء، علاء، حشمت الدوله و الا تبار، ایلخان ظفر بختیار، سرلشکر شقانی، پیرنیا، بهبودی، فراگرار، هیراد، سر تیب کیلانشاه، آجودانهای شاه و چند نفر دیگر همه ناراحت و مضطرب بنظر میرسیدند، در همین موقع خبر مسافرت شاه بخارج کاخ نیز سرایت کرد، تلفن ها بعدادر آمد در ظرف کمتر از نیم ساعت این خبر بوسلیه رشته های تلفن در سراسر تهران پیچید، اما هنوز بسیاری از مردم شهر از این موضوع خبری نداشتند.

پیام شاه بملت

در داخل کاخ اختصاصی همه باعجله آمدند و میفرستند، کم کم همه در سراسر اجتماع شدند، شاه باعجله در سراسر قدم میزد پیدا بود که برای مسافرت شتاب دارد، کت و شلوار خاکستری رنگ و پالسور بقیه در صفحه ۲۳



زد و خوردن با سر بازان شوروی

خبرنگار تهران مصور اطلاع میدهد که چند روز قبل زد و خوردی بین سر بازان ایران و شوروی در «یدی اولر» واقع در نزدیکی «باغچه سرا» روی داد. یدی اولر که در کنار رودخانه آستارا واقع است جزو مناطق منزه است و چون سر بازان شوروی باین ناحیه تجاوز کرده اند، مردان ایران بسوی آنها شلیک نمودند و گویا در این ماجرا چند نفر از سر بازان شوروی زخمی گردیدند و این موضوع موجب اعتراض سفیر کبیر شوروی بوزارت خارجه شده است

ایل حسینی آماده است

خبر بعدی حاکیست که وضع ناحیه «باغچه سرا» بر اثر تماسی که اخیرا بین سر بازان ایران و شوروی روی داده متشنج است و عصبانیت شدیدی بین ایلات این ناحیه ایجاد کرده است. گفته میشود در سال ۱۳۲۹ نیز یکبار دیگر سر بازان شوروی در این ناحیه از مرز گذشته و یک سر باز ایرانی را که برای اکتشاف بالای درخت رفته بود کشته اند، بقرار اطلاع رئیس ایل حسینی که از میهن پرستان ناحیه آستارا است اطلاع داده که حاضر است در صورت بروز حوادث غیر مترقبه با سر هنگ امین الله فیروز بخش مرزبان این ناحیه که از افسران رشید ارتش است همکاری کند و با تمام قوا با مهاجمین بجنگد.

اختلاف بین رجال شوروی

خبر تلگرافی از پاریس حاکیست که سکنه ناگهانی استالین بانحنجات مین و دامنه داری همراه خواهد بود و اگر این تشنجات ظاهر آ یک چند در پرده بماند سرانجام روزی از پرده بیرون خواهد افتاد. خبرهایی که از مسکو میرسد حاکیست که بین مولوتف و مالنکف از مدتها پیش رقابت شدیدی بر سر جانشینی استالین وجود دارد و هر یک از آنها دارای طرفدارانی هستند «بریا» یا «مالنکف» سخت مخالفست. اما حزب کمونیست پشتیبان مالنکف میباشد. مولوتف نیز با آنکه در این دیپلماتهای شوروی طرفدارانی دارد ولی جمعی از کمونیستهای دو آتشه با او مخالفند در این میان مارشالهای قدیمی، هم با مولوتف و هم با مالنکف مخالفند، زیرا «وروشیلوف» و «بودینی» که روزی دوست و همکارین و استالین بودند حاضر نیستند زیر دست دیپلماتهای جوان شوروی کار کنند.



پیش از ظهر روز شنبه دکتر مصدق برای خدا حافظی با اعلیحضرت، بکاخ اختصاصی رفت و مدتی با شاهنشاه مشغول مذاکره بود



عده ئی از افسران باز نشسته، مردم را تحریک میکردند که شعارهایی علیه دکتر مصدق داده و بخانه پیشوای ملت حمله کنند



مردم در حالی که آیت الله بهبهانی را بر سر دست بلند کرده بودند از او خواستند شاه را از مسافرت بازدارد

روزهای خونین و پر تشنجی که تهران را لرزاند

مردم پی در پی فریاد میزدند «ما شاهمان را میخواستیم، ما نمیگذاریم شاه به مسافرت برود»
 یک زن بینوایان خطاب به مردم گفت: اگر همه مردها عرضه ندارند از مسافرت شاه جلوگیری کنید، ما از مسافرت او جلوگیری خواهیم کرد



عده‌ای از کسانی که در برابر کاخ سلطنتی جمع شده بودند جلوی اتوبوسهای
 از وزراء را گرفته و می گفتند «ما نمیگذاریم شاه به مسافرت برود»

اولین دسته ای که بطرف کاخ اختصاصی برای افتاد عده‌ای از کسبه بودند که
 با شعار «زنده باد شاه - برقرار باد سلطنت» خود را در برابر رسانند

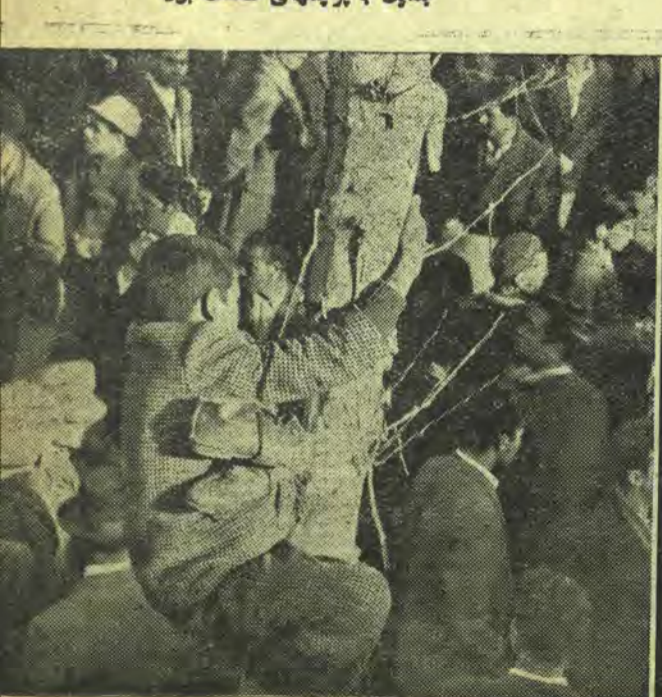
وقتی خبر مسافرت ناگهانی شاه به مجلس رسید نواب رئیس با عجله
 به کاخ سلطنتی رفتند تا اطلاع حضرت پیران از مسافرت بازدارند



ساعت سه بعد از ظهر در آن جلوی کاخ سلطنتی و خوابگاههای مجاور پر
 جمعیت با پرچمهای مختلف بود

یک هیئت دانشاوارحائیکه همهمه اش را باز کرده بود گفت «شماره پنجمین
 علی شادارید شاه از ایران خارج فوره»

زن بینوایی جلوی کاخ بالای چهارپایه رفت و گفت «اگر شما مردها عرضه
 ندارند از مسافرت شاه جلوگیری کنید ما از مسافرت او جلوگیری خواهیم کرد»

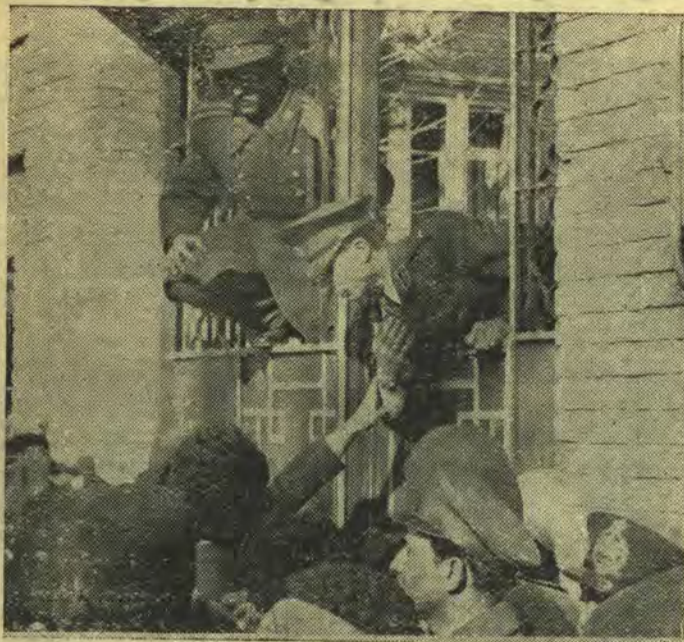


با این حال هنوز مردم متفرق نمیشدند و بجای از درختها بالا میر
 تا شاه را درون کاخ سلطنتی ببینند

ولی مردم گفتند ما (موقفاً) را قبول نداریم باید همیشه از سر چشم
 بودید و شاه هم ناچار تقاضای آنها را قبول کرد

وقتی شاه مشاهده کرد که مردم هیچ قیمت نمیتواند از ایران خارج
 فوره ضمن لغت از احساسات آنها گفت (موقفاً) از مسافرت انصراف حاصل کردم

عده‌ئی از اخلاگران و آشوب‌طلبان بخانه نخست وزیر هجوم بردند در آهنی را با جیب شکستند
 چندین صد نفر نیز با چوب و چماق برای اشغال رادیو تهران حرکت کردند، ولی در آنجا با مسلسل سر بازان مواجه شدند
 در میدان بهارستان سر بازان تحت تأثیر قرار گرفته تفنگهای خود را بر سر دست بلند کردند و در میتینگ شرکت نمودند



با اینحال باز هم عده‌ئی از اخلاگران جلو خانه نخست وزیر جمع شدند و سرکوب و فرماندار نظامی آنها را نصیحت کرد که متفرق شوند

وقتی نصایح مأمورین انتظامی مؤثر واقع نشد سر بازان مجبور به تیر اندازی شده و چند نفر در این ماجرا زخمی شدند

عده‌ئی در فرض آشوب طلب از احساسات مردم سوء استفاده کرده و آن‌ها را برای حمله بخانه نخست وزیر تحریک و تشویق کردند



چندان از افسران باز نشسته در این تظاهرات شرکت نموده و علیه دکتر مصدق شروع بتحرک کرده شعارهایی دادند

در این گیرودار جمعی از تظاهرکنندگان در میدان بهارستان جمع شده و پرچمهایی بر سر در مجلس شورایی نصب کردند

صبح روز یکشنبه عده‌ئی از آشوب طلبان برای اشغال رادیو تهران رفتند ولی در آنجا با مسلسل‌های سر بازان مواجه شدند



کم کم کار بجای کشید که سر بازان نیز علناً در تظاهرات مردم غیر نظامی شرکت کرده و می‌تینگ میدادند

عده‌ئی از سر بازان تحت تأثیر افسران باز نشسته قرار گرفته و کتلهای خود را بر دست بلند کردند و از برقراری نظام خودداری نمودند

بعضی از افسران باز نشسته بجای هدایت مردم؛ بیشتر آنها را تحریک با آشوب و هرج و مرج نموده و بر تفتیح اوضاع افزودند

سه ماهه از نفر در خیابانهای پایتخت فریاد میگرداند ((یامرگ، یا مصدق))

بر اثر زدن و خوردن که بین دسته های مختلف در خیابانهای تهران رویداد چند نفر کشته و عده ئی زخمی شدند
عناصر افراطی میخواستند شعار هائی علیه مقام سلطنت و دولت بدهند و دست بتحریر و آشوب بزنند، ولی قوای انتظامی آنها را متفرق کردند



عده ئی از افراد مغرض و خائن میخواستند شعارهای زننده ئی علیه مقام غیر مسئول بدهند ولی برابر انفجار گاز اشک آور همگی مفرق شدند

با اینحال دهها هزار زن و مرد در خیابانهای تهران و میدان بهارستان اجتماع کرده و پشتیبانی خود را نسبت به دکتر مصدق ابراز میداشتند

بر اثر تحریک عده ئی از افسران باز نشسته مأمورین انتظامی تصویر دکتر مصدق را بزور سر نیزه از چنگ طرفداران نهضت ملی بیرون آوردند



دسته های مختلف در حالیکه عکس دکتر مصدق را در دست داشتند با شعار (از جان خود گذشتیم؛ با خون خود نوشیم؛ یامرگ یا مصدق) طرف مجلس میرفتند

اخلاگران همیشه انومیل وزیر راه را شکستند و میخواستند باز دست بیاورند و آشوب بزنند ولی دچار شکست شدند

ان مرده هروزه و خوردن عناصر افراطی شدیداً مضروب شد و عده ئی دیگر نیز زخمی گردیدند که همگی را به بیمارستان بردند



حزب مات ایران بر بنیادان ایرانیسم و رهبر آنها فروهر در همه جا با فریادهای (یامرگ یا مصدق) از پیشوای ملت پشتیبانی میکردند

در زده خوردن که یب افراد حزب زحمتکشان با عناصر افراطی حزب بر گرفت طاقانی جوان ورزشکار بشرب دهنه کشته شد

بر همه حال مبارزه ادامه داشت حتی سربازان نمی توانستند مانع از ابراز احساسات جوانان پر شور شوند

تهران مصور

شماره ۴۹۹

آرشیو و نشریات روزنامه‌های ایران

یک مرد ماجراجو

در سال ۱۳۲۸ سرگرد جباری افسر لشکر فارس، بایک ستون نظامی مأمور خلع سلاح افراد مسلح دشتی و دشتستان شد، این افسر وقتی وارد «خورموج» مرکز پادگان دشتی گردید «رئیس غلام رزمی» را که در نهضت جنوب فرماندهی یک ستون از عشایر را داشت و مأمور تصرف بوشهر بود، احضار کرد و سپس او را به جرم همکاری با سارقین مسلح دستگیر ساخت و او را روانه شیراز نمود، در همین وقت دادگستری فارس رئیس غلام را از لشکر فارس تحویل گرفت و تحت الحفظ روانه بوشهر نمود، در این راه شیراز بوشهر هنگامیکه رئیس غلام و محافظینش (چنارک) رسیدند، غلام مبنای رشوه داد و محافظینش گفت: اجازه بدهید قبل از اینکه بوشهر برویم از همین جا سری بخانه وزندگیم در «لاور» بزنیم و سپس بوشهر برویم محافظین او موافقت کردند و باتفاق ولی به «لاور» رفتند، رئیس غلام وقتی به «لاور» رسید به ژاندارمها گفت: خیلی خوش آمدید، میخواهید بروید بروید، من همراه شما بوشهر نیایم و اگر مقاومت کنید هسکی کشته خواهیم شد ژاندارمها هم چون خود را در میان انبوه طرفداران غلام دیدند بناچار مراجعت کردند، یکی از اهالی محل میگفت رئیس غلام پس از چند روز استراحت، یکروز اهالی «لاور» را جمع کرد، ابتدا کراواتی را که بگردن داشت و بعد تمام نشانها و مدالهایش را بگردن سگ بست و او را در میان مردم رها کرد.

زد و خورد در لاور

پس از آن شروع بشیرید اسلحه و فشنگ نمود و تمام افراد خود را مسلح ساخت این وضع همچنان ادامه داشت تا دو ماه قبل که مجدداً یک ستون نظامی با یک عده می چریک کازرون که از افراد «آغا جان دهلانی» بودند بطرف دشتی حرکت کردند. ستون مزبور که از ۷۰۰ نظامی و چریک تشکیل شده بود شاهانه با افراد غلام رزمی در نزدیکی «لاور» حمله کردند، در آن شب با آنکه تعداد افراد غلام رزمی از پنجاه نفر تجاوز نمیکنند مملکت در مقابل قوای دولتی استقامت نمودند، بطوریکه ستون مجبور شد بطرف بوشهر برود - در این موقع تفنگچهای دشتی و دشتستان دور رئیس غلام رزمی جمع شدند و قوای مرکب از ۱۷۰ نفر مسلح تشکیل دادند.

تصرف قلعه لاور

بیست روز پس از حادثه «لاور»

توپخانه ارلش قلعه «لاور» را بشدت گلوله باران کرد

یک کلنل انگلیسی شش صندوق فشنگ و پنجاه تفنگ برای یاغیان فرستاد این مرد گلپه مدالهای خود را بگردن سگ بست و سپس در کوهها متواری شد ماجرای هواپیمای خاکستری رنگ و تلگراف رمز بخشدار «خورموج»

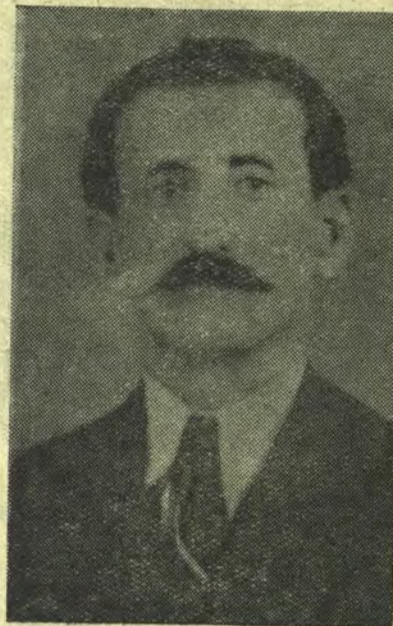
در روزهایی که در کوههای بختیاری مقدمات طغیان و آشوب افراد مسلح و یاغی ابوالقاسم بختیار تهیه میشد زده و خورده شدیدی در یکی دیگر از مناطق جنوب در دشتستان روی داد که روزنامه های پایتخت کمتر در اطراف این واقعه مهم سخن گفتند. بر اثر این زد و خورد خونین عده ای از افراد تفنگچی و عشایر دشتی و افراد نظامی کشته شدند و مسبب این حوادث نیز با وضع عجیبی ناشی از ناپدید گردیده اینک اطلاعات مهمی را که خبر نگار ما درباره مسبب این وقایع از مراجع موثق بدست آورده برای اطلاع خوانندگان خود ذیلاً منتشر میکنیم:

فرداهم نوبت شصت، قبل از آنکه جان شما در معرض خطر بیفتد با این اسلحه و پول، از جان و مال و عاقله خود دفاع کنید. این تحریکات و اختلافات و دو دستی ها که بین بوشهریها و برخی از روستا، عشایر پیش آمده، اگر مدتی بهین منوال دوام یابد، ممکنست اثرات بسیار ناگواری بیار آورد و منجر بر ریختن خون عده می یگناه بشود، و این بزرگترین هدف و آرزوی بیگانگان است که از مدتها قبل برای وصول بآن فعالیت مینموده اند.

هواپیمای خاکی رنگ

آنچه مسلم است، حوادثی که در خلال یکی دو ماه اخیر در جنوب ایران روی داده، طبق نقشه دقیق و منظمی است که بیگانگان تنظیم نموده اند، حوادث بختیاری حمله عشایر کرد در اقیانوسهای کشتن مرادخان کرد، و قباایع دشتی و دشتستان همه از یکجا آب میخورد.

برای آنکه بدانیم در حادثه دشتی و دشتستان تا چه اندازه انگلیسها دست داشته اند بایستی کمی عقب برگردیم، و از لابلای دوبرونده که یکی در ژاندارمری کل کشور و دیگری در وزارت کشور موجود است از برخی حقایق مطلع شویم، نخستین برک پرورنده وزارت کشور، رونوشت تلگراف رمز ۱۳۳ کلمه ای «جبریلی» بخشدار «خورموج» است، او در تلگراف رمزی که روز ۲۸ اردیبهشت ۱۳۳۱ از خورموج بوسیله بی سیم بوشهر مخابره کرده چنین گزارش میدهد «فرمانداری بوشهر - طبق گزارش رسیده، طیاره خاکی رنگی روز ۲۸ اردیبهشت در (سنا) واقع در شش فرسخی خورموج پرواز کرده و در نفر ادرشینان آن که ظاهر آن زبان فارسی آشنایی نداشته اند، پس از بیساعت توقف در منزل معبد علی رزمی، بشمال پرواز میکنند، بخشدار و پادگان مشغول تحقیقات میباشد، ۲۳۰۰ جبریلی بسته اسلحه و کیسه های طلا پس از وصول این گزارش از طرف



غلام رزمی با آنکه بیش از ۶۳ سال دارد، با اینحال روزی سه نول تریاک میکشد!

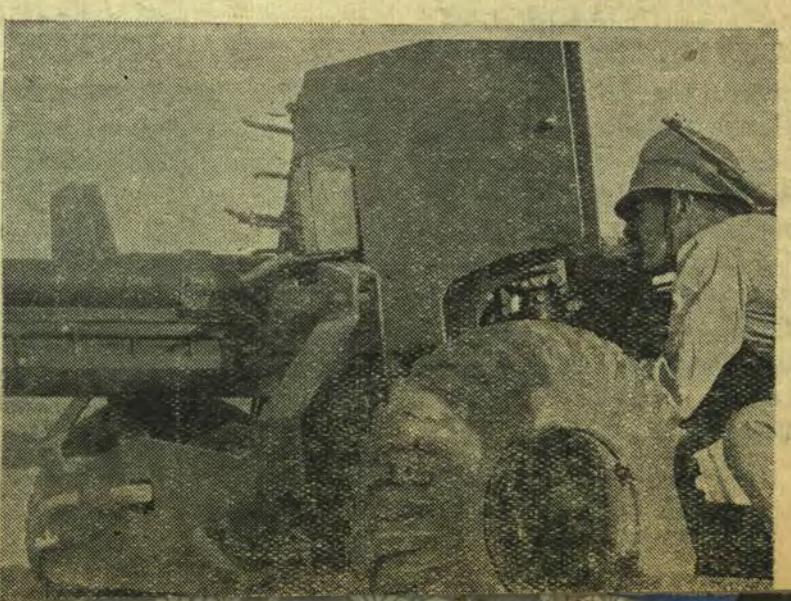
دشتستان متشنج است. اسلحه و فشنگ از کویت و بحرین یک مأمور مطلع اظهار میداشت، پس از این دو حادثه که منجر به عصیان افراد مسلح تنگستان و دشتی و دشتستان گردید، عده می از ما، بورین و جاسوسان انگلیسی خود را بمناطق جنوب رسانیده - با دادن پول و اسلحه و فشنگ از بحرین و کویت، قصد دارند نواحی جنوب را یکبارچه آتش و خون نمایند، گفته میشود کلنل «هی» نماینده سیاسی انگلیس در بحرین نیز بوسیله دو کشتی بادی قریب ۶ صندوق فشنگ و ۵۰ قبضه اسلحه نو برای عشایری که هنوز طغیان نکرده اند، فرستاده و برای آنها پیمان داده است «می بینید که چگونه دولت و ارتش ایران باروسا، شمارفتار میکنند،

سرتیب کیانوری فرمانده تیب کازرون، بایک گردان و چند آتشبار و خیاره انداز و یک تاک و یک زره پوش بطرف لاور حرکت کرد. قلعه معروف لاور که مرکز رئیس غلام است محاصره شد و بلافاصله زد و خورد شروع گردید، پس از دوشبانه روز زد و خورد عده زیادی از اشرار و تفنگچی و چند نفری هم از نظامیها کشته شدند رئیس غلام و اطرافیاناش نیز متواری گردیدند، فردای آنروز چند تانک و زره پوش بقلعه لاور حمله کرده و با آتش مسلسل و خیاره قلعه را متصرف شدند. افراد غلام رزمی ادها میکردند که در این حادثه ۲۸ زن و بچه و مردان غیر مسلح کشته و قریب ۵۰ نفر زخمی شده اند. از سربازان ستون اعزامی نیز طبق اطلاعات رسمی تیب ۱۶ کازرون و دو نفر قتل رسیده اند طبق گزارشی که بشهران رسیده غلام رزمی و اطرافیاناش به بحرین فرار کرده و فعلاً در آنجا سکونت دارند.

دستگیری «چه پیری»

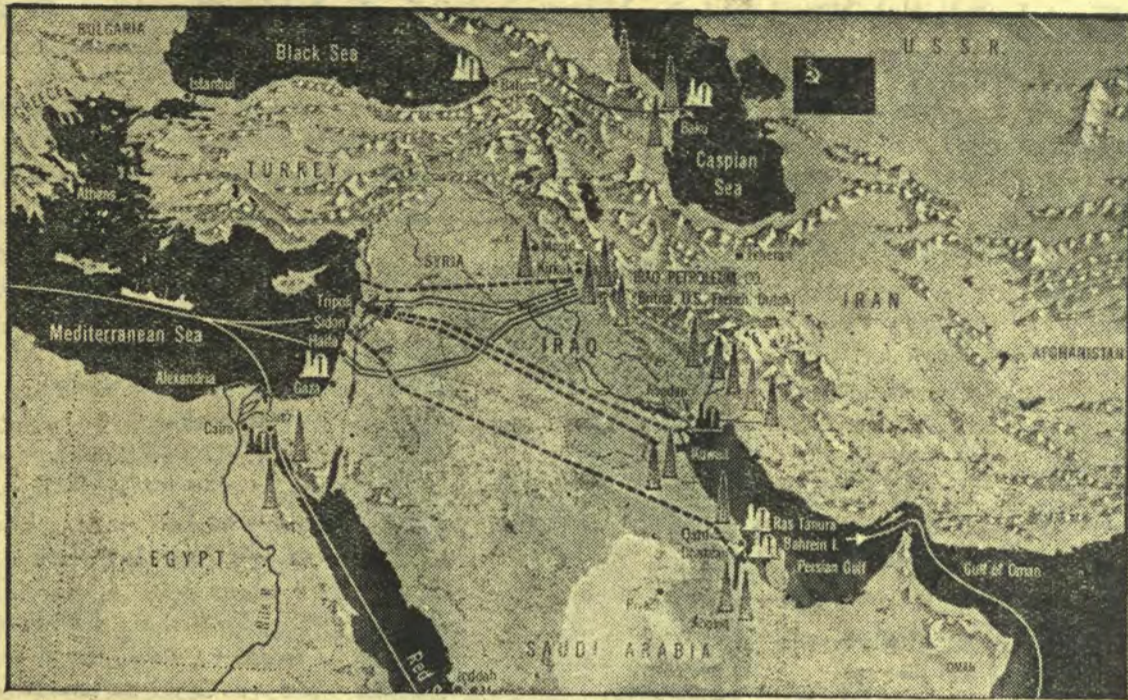
پس از فرار غلام رزمی و مراجعت ستون اعزامی بکازرون، دادگستری بوشهر و روزه جلب برای رئیس علی تنگستانی معروف به «چه پیری» که از خوانین منتقد تنگستان است و در نهضت جنوب در عده می بمهده داشته صادر میکند، این روزه بدست فرمانده ژاندارمری بوشهر میافتد، او شخصاً با دو کامیون ژاندارم بطرف «اهر» حرکت میکند و شبانه وارد خانه رئیس علی شده او را با بیژاما دستگیر می نماید و با زدن دستبند او را بوشهر میبرد، وقتی رئیس علی تحویل دادگستری محل میفود و با زجوی از او بیایسان میرسد، باز پرس دادسرای بوشهر قرار توقیف او را صادر میکند، موقعیکه مأمورین پلیس خواستند رئیس علی را از دادگستری بزنند ان شهر بانی بیرند، عده می از اهالی بوشهر جلوداد گستری اجتماع نموده از آنجا تا زندان شهر بانی تظاهراتی علیه او میکنند، بر اثر این حوادث، اوضاع تنگستان نیز مانند دشتی

اینها عده می از ایلات و عشایر دشتی و دشتستان هستند که از بیلاق به قشلاق میروند



تلاشهای محرمانه دول بزرگ در شرق میانه

از گرانه های اقیانوس اطلس تا سواحل اقیانوس کبیر چه خبر است انگلیسها بدو شرط حاضرند کانال سوئز را تخلیه کنند، اول آنکه دولت مصر پایگاههای هوایی و دریائی بدولت انگلیس بدهد، ثانیاً در سازمان دفاعی شرق میانه شرکت کند سیاستمداران انگلیس در عصر اتم هنوز همانطور فکر میکنند که ((کلادستون)) و ((لرد کرزن)) فکر میکردند



هنوز هم ناظرین امور سیاسی معتقدند که خاور میانه انبار باروت جهانست

منطقه کانال ساخته اند و بالغ بر یکصد و هشتاد میلیون لیره میشود بردارد، سرلشکر محمد نجیب با اینکه مورد نهایت اعتماد انگلیسها میباشد، حاضر نیست چنین شرایط سنگینی را بپذیرد، زیرا وی ناگزیر است آرمانهای ملی را معترم شمارد و بر طبق نظریات مردم مصر رفتار کند، و گرنه حکومتش پایدار نخواهد بود.

به قیود قاصر نگارنده، با جریاناتی که فعلاً مشاهده میشود، تخلیه منطقه کانال سوئز باین زودیها عملی نخواهد شد. روسهای تزاری هنگامی که در اوایل انقلاب مشروطیت تبریز را اشغال کرده بودند، دائماً «مانند» انگلیسهای امروزی در مصر می گفتند: «ما برای حفظ امنیت آمده ایم، هر وقت که امنیت برقرار شد، ایران را تخلیه خواهیم کرد.»

روسها چه وقت میروند روزنامه «تبریز» در آن زمان شوخی با مزه می با روسها کرد: روزنامه نامبرده صحبت دو نفر ایرانی ساده لوح را نقل کرده بود: یکی می پرسید: «روسها چه وقت ایران را تخلیه خواهند کرد؟» رفیقش جواب می داد: «هر وقت که ایران امن بشود.» اولی می پرسید: «ایران چه وقت امن خواهد شد؟» رفیقش پاسخ می داد: «هر وقت که روسها بروند.»



ژنرال نجیب

امروزه این شوخی در باره انگلیسها و کانال سوئز کاملاً صدق می کند. یقین داشته باشید که منطقه کانال سوئز باین زودیها تخلیه نخواهد شد و در صورت لزوم «افتشاعات بسوقی» وجود و حضور سربازان و خلبانان انگلیسی را در آن منطقه ایجاب خواهد نمود، اگر هم بالاخره - با وساطت و مداخله امریکای فرادادی میان انگلیس و مصر راجع به منطقه کانال معقد هود مطمئن باشید که مانند قرارداد مربوط به سودان یک «جای مهر» وسیله بهانه تراشی در یک گوشه قرارداد گنجانیده خواهد شد.

اما میتوان یقین داشت که ملت مصر روزی از روزها انگلیسها را از زمین خود بیرون خواهد کرد زیرا سیاستمداران بریتانیا هنوز تحت تأثیر روحیه «کلادستون» و «لرد کرزن» و امثال آن رجال قدیمی واقع شده و هنوز هم نفهیده اند که مردم کنونی خاورمیانه با مردم قرن نوزدهم یکسان نیستند و برای فشردن دستی که قصد دوستی بسوی آنان دراز شده باشد حاضر دامانگر در دست همان دولت دغل-دستبندی هم بینند که میخواهد دست ایشان بزند و برده و اسیرشان سازد به چوچه زیر باد این ننگ نخواهند رفت.

خاورمیانه و شرق دور اگر چه در این روزها مسائل مربوط به خاور دور، بیش از سایر مسائل مورد توجه دولت جدید امریکاست و در مجمع عمومی ملل متحد نیز قضیه محاصره اقتصادی چین کمونیست یکی از نخستین مطالب جز، دستورجلسات را تشکیل میدهد مذلک نباید تصور کرد که امریکا نسبت به خاور میانه علاقه ای ندارد یا - بطوریکه شایع است دست انگلیسها را در خاور میانه باز میگردداند تا در عوض انگلیسها خاور دور را در اختیار امریکا بگذارند. این تصور ناشی از اطمینان است که اغلب اشخاص فاضل از جریانات مربوط به سیاهی بدن گرفتار میشوند. البته در این امر تردیدی نیست که دولتهای بزرگ غربی یا شرقی با هدایت قراردادهای محرمانه ای می بندند و احیاناً مناطق نفوذ مینمی برای خود تعیین میکنند، ولی با اینوصف اوضاع امروز جهان بشکلی است که تمام ملتها بیکدیگر وابستگی دارند و بویژه از دو نظر اقتصادی و سوق الجیشی ناگزیرند - با یکدیگر تا حدودیکه بنا فاع حیاتی خودشان لطمه وارد نباید همکاری کنند و نسبت به مدین خود گذشتهای بکنند. بهین جهت، بنحویکه مشاهده شد، در مورد قضیه سودان و تخلیه منطقه کانال سوئز، دولت امریکا نقش مهمی بنوا میبانی بازی کرد، تا اینکه مسئله سودان تا اندازه ای حل شد و مسئله کانال سوئز نیز شاید بالاخره حل بشود.



نحاس پاشا

اما باید دید که نتیجه نهائی این قرار دادها و موافقتها چه خواهد بود.

کشورهای بیطرف

امروز کلیه دولتهای غیر کمونیست جهان با تضام دولت کمونیست یوگوسلاوی در یک صف، و دولتهای شوروی و دست نشاندهان یادوستان شوروی در صف دیگر قرار دارند، و قیاس بین این دو گروه مخالف منطقه پهناوری از مغرب الاقصی یا مراکش در سواحل اقیانوس اطلس گرفته تا هندوستان و برمه و سیام در کرانه های اقیانوس کبیر فعلاکم و پیش بیطرف با مایل به حفظ بیطرفی میباشد، و حاضر نیستند که برای پیشرفت منظوره های دولتهای بزرگ هستی و آزادی خود را فدا کنند، گوا اینکه وعده پادشاههای مهمی با آن داده شده دولتهای غربی اصرار دارند که یک پیمان دفاعی مخصوص خاور میانه و خاور نزدیک که وابستگی به پیمان آتلانتیک داشته باشد منعقد گردد تا کنون ترکیه و یونان و یوگوسلاوی به قدریک چنین بیانی تمهید داده اند، ولی ناحیه کانال سوئز و سواحل شمالی مصر، از قاطع حساس سوق الجیشی و منطقه مدیترانه است و دفاع جدی حوزه مدیترانه بدون شرکت دولت مصر - و یا اگر دولت مصر حاضر بشود

ماه مذاکرات پر زحمت بالاخره بنحوی حل شد که برای «روزمبادا» نظر دولت انگلیس را تأمین میکنند و انگلیسها با موادی که در قرارداد گنجانیده اند و با امیدواری تامی که عملیات و واخرجی های عمل اینتلیجنس سرویس دارند یقین قطعی حاصل نموده اند که سرانجام «ملت سودان» - یعنی آن عده از مردم واقعی یا اشباح که بنام ملت سودان نامیده میشوند، با ملحق شدن سودان به امپراطوری بریتانیا موافقت خواهند کرد، اما با اینحال با احتمال قوی اکثریت حقیقی مردم سودان به پیچ و چرخا رضی نخواهند شد که مپیشنشان مبدل بیک «دومی» نیون» تحت الحمایه بریتانیا بشود. همچنین در باب مسئله کانال سوئز - انگلیسها ظاهراً میگویند که حاضرند در اینباره با مصریها کنار بیایند و منطقه کانال را تخلیه کنند، ولی بشرطها و شروطها ...

شرایط کهر شکن
مشروط بر اینکه اولاً دولت مصر پایگاههای هوایی و دریائی در همین منطقه با اختیار دولت انگلیس بگذارد و ثانیاً در سازمان دفاعی خاورمیانه شرکت نماید ثالثاً قیمت مؤسسانی را که انگلیسها در

دست از مبارزه نکشید و هر وقت که مقدور شد بود با انگلیسها مخالفت کرد و تخلیه خاک کشور خود را از سربازان بیگانه تقاضا نمود

تانک در کاخ سلطنتی
انگلیسها که حاضر بر ترک خاک مصر نبودند و قیامت را بجائی رسانیدند که یک مرتبه تحت الحمایه بودن مصر را اعلام کردند و دفعه دیگر سفیر کبیر انگلیس با تانک داخل کاخ سلطنتی شد و نخست وزیر مصری این که نحاس پاشا را تقاضا کرد، به تصور این که نحاس پاشا تمام نقشه های پلید سیاستمداران بریتانیا را کور کورانه اجرا خواهد کرد.

شایع است که فاروق در آن موقع در مقابل ابرام و اصرار سفیر کبیر انگلیس گفته بود: بسیار خوب! اما روزی پشیمان خواهید شد. زیرا او هم میدانست که نحاس پاشا بهین خود خیانت نخواهد کرد. و همانطور که دیدیم پیمان مصر و انگلیس بدستور نحاس پاشا الفاء شد، حالا نوبت به سرلشکر محمد نجیب رسیده است. گمان نمیکنیم که او هم بتواند یا خواهد رویه ای که منافات با اصول و طغخواهی و استقلال طلبی باشد تمقیب نماید

مسئله سودان
اگرچه مسئله سودان که پس از شش

باشد، بدون مداخله قوای انگلیس - امکان پذیر نخواهد بود.

تخلیه منطقه کانال سوئز

پس دولتهای غربی ناگزیرند که دفاع ناحیه سوئز را تأمین کنند و گذشته از این دولت انگلیس - از لحاظ لزوم بازنگاه - داشتن راههای امپراطوری بریتانیا بویژه راه هندوستان و آسیای جنوب شرقی احتیاج مبرمی بکانال سوئز دارد. در نتیجه، بطوری که همه می دانیم از سال ۱۸۸۲ نیروهای نظامی انگلیس بیهانه اعاده انتظامات در مصر - که البته بدست عمل خودشان در آن تاریخ گرفتار هرج و مرج و جنگهای داخلی شده بود - خاک مصر را اشغال کرده اند و از همان روز اول بکرات وعده و قول شرف دادند که هر چه زودتر این کشور را تخلیه خواهند نمود، و هنوز هم که هنوز است از سر جای خود تکان نخورده اند.

هر دفعه هم که در مصر یک مرد استقلال طلب جدی مانند مرحوم سعد زغلول پاشا پیدا شد و با سیاست انگلیس در مصر مخالفت کرد، دیدیم که بچه سرنوشت شومی گرفتار شد، و چگونه سالهای متمادی در جزایر دو افتاده «سیشل» بعنوان تبعید زندانی بود. اما ملت مصر بیدار و هوشیار است و



بود که از چند نفر کاسب محل هم پرسیده بود و آنها هم با او گفته بودند آقا بزرگ خانه رافروخته است و از طرف صاحب جدید خانه یک سریدار بازن و بچه اش در آن نشسته اند.

این موضوع تازه می بود که خیال خانزاده خانم را تا حدی از مادرش که همچنان در دارالمعاینه بسر میبرد و هنوز دیوانه خطرناکی شمرده میشد منصرف ساخت.

براستی آقابالاخان بتهران بازگشته بود؛ شاد و خندان و راضی باز گشته زیرا مأموریت خود را با توفیق کامل انجام داده بود، میدانست که مورد تشویق و تحسین قرار خواهد گرفت و شاید درجه اش هم بالا خواهد رفت. بلاوه تنها باز گشته بود، گریبانش از دست ماریونا آسوده شده بود و امیدوار بود که بتواند زندگی جدیدی برای خود ترتیب دهد و آرزوی دیرین خود فروغ را در آغوش گیرد... نبودن پدرش در تهران و کناره جویی وزیر چنگ که برای او از امور امیدبخش بشمار میرفت و فکر میکرد که با نبودن پدرش و برکنار بودن و عزت و وزیر چنگ بهتر خواهد توانست با میرزا کاظم خان کنار آید و موافقت او را برای مزاجت با فروغ جلب کند. از طرف خود فروغ اطمینان داشت؛ قلبش گواهی میداد که این دختر نازنین هنوز او را دوست میدارد و برای شوهری کسی را جز او نخواهد پذیرفت، با خود میگفت:

بلاخره باین مقصود خواهیم رسید؛ بسیاری از موانع بزرگ که سر راه من و فروغ قرار داشت از میان رفته است و موانع دیگری هم اگر باشد برطرف خواهد شد؛ وقتی من فروغ را ببخوام و فروغ هم مرا دوست بدارد و پدرم هم اینجا نباشد که بیوسته در کار من انگشت کند دیگر چه چیز میتواند مانع وصلت ما شود!

بعضی ورود بتهران بخانه پدرش رفت و چون با کمال حیرت شنید که ذبیح الله خان خانه و باغ را بدیگری فروخته است به لاله زار رفت، در کارانه هتل اطاقی گرفت چمدان های خود را با آنها منتقل کرد تا سر فرصت خانه مناسبی تهیه کند.

صبح روز دوم به وزارتخانه رفت و راپورت مأموریت خود را به عرض وزیر چنگ که چند پسران، سر هم با اداره خود زده آنگاه تصمیم گرفت بخانه میرزا کاظم خان برود.

به گراندهتل بازگشت، بهترین لباس خود را پوشید، سر و روی خود را با کمال زیبایی آراست، به سالن هتل رفت و غذا خورد و دو ساعت از ظهر گذشته بود که در خانه میرزا کاظم خان را کوفت.

صدای بی نهایت ظریف و دلنشینی از درون خانه جواب داد؛ آقابالاخان با خود گفت:

مثل اینست که صدای نشاط است اما خیلی عوض شده، مثل صدای یک دختر رسیده حساسی شده است.

آهسته گفت: باز کنید...

لای در اندکی باز شد و چهره دلپسند نشاط که براستی طی این مدت خیلی بزرگتر شده بود آشکار گردید.

آقابالاخان در دل گفت:

... و عجب خوشگل شده این دختره! صورتش برق میزند، از لب هایش خون میچکد، چشمانش براز منطاطیس است! چه گل و گردن و سر و سینه می! چه موهای قشنگی... بعدها چه باجناق خوشبختی خواهم داشت!

نشاط همینکه لای در را کشود و آقا بالاخان را دید سر عقب کشید و در را پیش کرد و با صدای معجوبانه که در عین حال آهنگی مسرت آلود و شیطنت بار داشت گفت:

چه فرمایش دارید آقا؟ آقابالاخان دست بر یک لنگه در نهاد،

ظاهر آخیلی مطیع و مهربان و بلاوه آرامته بهمه نضائل و هنرها و از همه بالاتر آرامته به کمال عفت و پاکدامنی میدیدم یقین داشتم که تا آخر عمر زادگی خوبی با او خواهم داشت. شاید هم اگر همیشه در فرنگ میماندم و در همان محیط بسا هم زندگی میکردم همینطور میشد ولی تصدیق میفرمایید که بنده نمیتوانستم وطن خود، پدر و مادر و محیط خود را فراموش کنم، و اگر در فرنگستان زحمت کشیدم و درس



خواندم و کار کردم و وزیده شدم برای این بود که بر کردم و خدمتگذار آب و خاک خود باشم؛ او هم با کمال رغبت و اشتیاق بامن آمد. حتی چون میدانست که اید به ایران آیم با کمال علاقه مندگی زبان فارسی از من یاد گرفت. باینجا آمدم ولی از همان روزهای اول او بکلی عوض شد و رفته رفته نشان داد که اصلاً نمیتواند خود را با محیط ماجور آورد.

میرزا کاظم خان با صراحتی که از خصائص پیر مردان وارسته و مایوس و بی توقع از زندگی است گفت:

آقای سرتیب، باین آسانی هم او را گناهکار معرفی نکنید و همه چیز را بدوش او نیندازید! عیب از همان جوانی خودتان است! انصاف نیست که بدی های خودتان را از یاد ببرید! من فراموش نکرده ام درباره رفتار شما با این زن که اینهمه تریب داشت همانوقت آخیلی چیزها شنیدم؛ چندین دفعه خدا سلامتش بداد آقای ذبیح الله خان با من درین خصوص صحبت کرد؛ دل خونی داشت، هم از دست شما هم از دست رنج و مصیبتی که بآن زن بیچاره بیشتر از طرف شما وارد می آمد.

آقابالاخان در مقابل این کلام تنه و ملامت آمیز سر سوزنی از ادب و خضوع خود نکاست و با ملامت بسیار - حتی بالحنی که اندکی شرمندگی هم در آن احساس میشد گفت:

... البته صحیح میفرمایید بنده هم نخواستم عرض کنم که کاملاً بی تقصیر بوده ام؛ ولی مطلب آنطورها هم که برضتان رسیده نبوده است، ملاحظه فرمایید، ماریونا در اینجا یک محیط دیگر دید و با یک اغراض دیگر مواجه شد. مادر من و خواهر من که خودتان بهتر میدانید که چه ساختمانسی هستند و چقدر تفاوت بین آنها و دختری که در فرنگ پرورش یافته است و هم نژاد و هم خون مانیست وجود دارد؛ بلاوه مادر و خواهرم برای بنده فکرها را دیگر کرده و آرزو های دیگر بخته بودند و بیچوجه از اینکه من یک زن اروپایی گرفته بودم راضی نبودند و باین جهت از روز اول روی خوش با نشان ندادند و او را از خود راندند بطوریکه هنوز دو سه روز از ورودمان نگذشته بود که من احساس کردم ماریونا کاملاً عوض شده است. بعد کم کم او سرد

هر سه با هم پاو که میخواست چراغ را از روی بخاری بردارد و بر سرشان بکوبد حمله کردند

نمیداد که از اطاق حافظه او پیش آید و خود نمایی کند.

چند دقیقه بعد میرزا کاظم خان که پوستینی بشود بیچیده، همه موهای سفید و رنگش زرد و چهره اش مملو از چین شده بود عصا زنان وارد شد. آقابالاخان تمام قد از جا برخاست، سلامی نیمه نظامی و نیمه هادی کرد، پیش رفت، دست پیر مرد را گرفت و بوسید، او را کک کرد تا روی یکصندلی نشست و در خلال این کار بالحنی که میکوشید اضطراب آلود باشد میگفت:

کسالت حضرت عالی چیست؟ بنده نمیدانستم و گرنه مزاحم نمیشدم! چند وقت است که کسالت دارید؟

میرزا کاظم خان خسته و نفس زنان گفت: چند ماه است که مریضم، قلبم خوب نیست؛ حکیم های میگویند خونم غلیظ شده است، قوت راه رفتن ندارم، قلبم زود زود میگیرد، از همه نعمت ها محروم، هیچ غذا بزامم سازگار نیافتد، چه میدانم، بالاخره انسان که نمیتواند همیشه سالم باشد، همیشه زنده باشد! هما چطورید؟ خیرمقدم! کی تشریف آوردید؟

آقابالاخان با فروتنی و ادب بسیار گفت: بنده دیروز وارد شدم.

حالتان که الحمد لله خوب است! - بمرحمت حضرت عالی بدینستم.

انشاءالله خوش گذشت؟

بد نبود، سفر خوبی بود، البته قدری ناراحتی و قصه و نگرانی هم همراه داشت ولی روی هم رفته بد نبود.

میرزا کاظم خان گفت: نگرانی و ناراحتیش از چه بود؟

چیز مهمی نبود، هر چه بود گذشت؛ راجع بامور داخلی زندگی بنده بود. خلاصه آنکه با کمال تأسف مجبور شدم تنها بر گردم. میرزا کاظم خان چشم در چشم او دوخت و گفت: چطور؟ تنها؟ پس ماریونا خانم؟ آقابالاخان دستهای خود را بهم مالید و بالحنی مظلومانه و حزن آلود که پیر مرد بیچاره بیچوجه نمیتوانست تنی در آن احساس کند گفت:

در مورد ایشان بنده ثمره اشتباه خود را چشیدم؛ در روزگار جوانی انسان از اینگونه اشتباهات میکند؛ بنده وقتی که با ایشان مزاجت کردم خیال میکردم بهترین زن دنیا را پیدا کرده ام و چون او را

آنها اندکی فشار داد تا قدری باز شد، آنگاه گفت:

خانم نشاط خانم سلام علیکم. لطفه می مکث کرد، صدای خنده می که با دهان بسته در گلو پیچید شنید و گفت: - گوش کن نشاط خانم، من سرتیب آقابالاخانم، لابد شناختید! تشریف ببرید تو اولاً به آقا جاتان عرض کنید که فلانی از سفر آمده است و میخواهد زیارتشان کند. ثانیاً بواشکی به اطاق آجی خانستان بروید و خیلی بواشکی تر تنگ گوش ایشان بگوئید که... دیگر خودتان بهتر میدانید چه بگوئید!

نشاط با حرکتی نشاط آلود کلون در راه سرعت بست، صدای پایش که تقریباً دو آن دوران دور میشد شنیده شد... چند دقیقه بعد مستخدم خانه که بر خلاف سابق عاقله زنی خوش رو بود در را کشود و پس از آنکه با کمال احترام سلام کرد گفت:

آقا کسالت دارند، با وجود این فرمودند تشریف بیاورید.

آقابالاخان وارد خانه شد و بخدمتکار که پشت در ایستاده بود گفت:

کسالت آقا چیست؟ - چه عرض کنم آقا، خیلی وقت است که حالشان خوش نیست و تب میکنند.

چفت در اطاق پذیرایی که در دلان بود باز شد، دولنگه در نیز حرکتی کرد و آقابالاخان از میان آن اندکی از چهره نشاط را بقدریک شمع نور دید، سپس صدای دویدن و دور شدن او را شنید، بطرف در اطاق رفت در حالی که در دل میگفت:

راستی راستی دروغ دختر قشنگی از آب در آمده است! اما فروغ چه چیز دیگر است... هزارتن خوشگل در فرنگ دیده بودم این دفعه هم سدها زن دیدم اما همه آنها بر رویهم نتوانسته اند و نخواهند توانست یاد فروغ را و عشق او را از دل بیرون کنند.

وارد اطاق پذیرایی شد، روی یک صندلی نشست و در حالی که چشم بچند عکس که بدیوارهای اطاق آویخته بود و یک عده از رجال مملکت و همکاران و دوستان و اقوام میرزا کاظم خان و از جمله ذبیح الله خان را در سنین مختلف نشان میداد دوخته بود کوشید چهره فروغ را در نظر مجسم کند ولی سعی او بیحاصل بود و چهره نشاط که دو دقیقه قبل دیده بود پیش چشم تصورش می آمد و نقش چهره فروغ فرصت و اجازه

آنها اندکی فشار داد تا قدری باز شد، آنگاه گفت:

خانم نشاط خانم سلام علیکم. لطفه می مکث کرد، صدای خنده می که با دهان بسته در گلو پیچید شنید و گفت: - گوش کن نشاط خانم، من سرتیب آقابالاخانم، لابد شناختید! تشریف ببرید تو اولاً به آقا جاتان عرض کنید که فلانی از سفر آمده است و میخواهد زیارتشان کند. ثانیاً بواشکی به اطاق آجی خانستان بروید و خیلی بواشکی تر تنگ گوش ایشان بگوئید که... دیگر خودتان بهتر میدانید چه بگوئید!

نشاط با حرکتی نشاط آلود کلون در راه سرعت بست، صدای پایش که تقریباً دو آن دوران دور میشد شنیده شد... چند دقیقه بعد مستخدم خانه که بر خلاف سابق عاقله زنی خوش رو بود در را کشود و پس از آنکه با کمال احترام سلام کرد گفت:

آقا کسالت دارند، با وجود این فرمودند تشریف بیاورید.

آقابالاخان وارد خانه شد و بخدمتکار که پشت در ایستاده بود گفت:

کسالت آقا چیست؟ - چه عرض کنم آقا، خیلی وقت است که حالشان خوش نیست و تب میکنند.

چفت در اطاق پذیرایی که در دلان بود باز شد، دولنگه در نیز حرکتی کرد و آقابالاخان از میان آن اندکی از چهره نشاط را بقدریک شمع نور دید، سپس صدای دویدن و دور شدن او را شنید، بطرف در اطاق رفت در حالی که در دل میگفت:

راستی راستی دروغ دختر قشنگی از آب در آمده است! اما فروغ چه چیز دیگر است... هزارتن خوشگل در فرنگ دیده بودم این دفعه هم سدها زن دیدم اما همه آنها بر رویهم نتوانسته اند و نخواهند توانست یاد فروغ را و عشق او را از دل بیرون کنند.

وارد اطاق پذیرایی شد، روی یک صندلی نشست و در حالی که چشم بچند عکس که بدیوارهای اطاق آویخته بود و یک عده از رجال مملکت و همکاران و دوستان و اقوام میرزا کاظم خان و از جمله ذبیح الله خان را در سنین مختلف نشان میداد دوخته بود کوشید چهره فروغ را در نظر مجسم کند ولی سعی او بیحاصل بود و چهره نشاط که دو دقیقه قبل دیده بود پیش چشم تصورش می آمد و نقش چهره فروغ فرصت و اجازه

زادگاه های خوانندگان و نمایندگان ما

اینجا حرکت پست آبی حرکت مسافری است
 از سنتر کلیایی نماینده ما نوشته است که با آنکه پیک پست در اینجا تبدیل به سرویس اتومبیل شده معینا پست کرمانشاه به سنتر خیلی دیر میرسد زیرا برخلاف همه جا که حرکت مسافر تابع مقررات پستی است اینجا باید پست معطل بماند تا مسافر تکمیل شود و باین جهت پست بجای اینکه دو بعد از ظهر برسد بعد از ساعت ۱۰ شب واز می شود.

یک نوکر مار کداز شرکت سابق
 یک عده از کارگران تعمیرات خط لوله مناطق نفت خیز شبه کوه کوه عبدالله که بقول خود تحت پیمان یک نوکر مار کداز و جاسوس بریتانیا مشغول کار بوده اند نوشته اند این شخص در زمان انگلیس ها در این منطقه از هیچگونه خلاف کاری خودداری نمیکرد. در موقع خلع ید اربابان لندنی او دستورهایی لازم باو دادند ولی مهندسین و کارمندان و کارگران با هوش تر از آن بودند که او بتواند اختلاف و تشنجی ایجاد کند چندی بعد چون کنسولخانه ها بسته شد و او نمیتوانست مستقیماً دستور بگیرد بتوان رفتن مکه خارج شد و دستورهایی لازم با متعارج خرابکاری گرفت و برگشت و درین منطقه اینک چنان فساد و اغلال میکند که همه کارمندان و مهندسین و کارگران با هم اختلاف پیدا کرده اند امضاء کنندگان خواهش کرده اند بشکایتشان رسیدگی شود.

باز هم در مهاجرت دستهای خیانتکار در کار است
 آقای حبیبی نماینده ما در مهاجرت نوشته است چندی است در مهاجرت دستهایی مشغول فعالیت هستند و هر شب در بعضی منازل جمع میشوند و بساط مسخره بازی و استقلال سازی برپا میکنند. البته عده می ازین افراد کشف و تعقیب شده اند ولی چون معاکم نظامی رسیدگی نمی کنند و معاکم هادی شدت عمل بفرج نمیدهند این عده بر حسارت خود افزوده اند هر شب در کوچه و خیابان اعلامیه پخش و یا بدمرود و یواز الصاق میکنند و بدین ترتیب این منطقه بخطر بی برکت تهدید میشود مگر اینسکه دولت جداً بجلوگیری پردازد.

بی تصویر و بی تکلیف در زندان دژبان
 آقای هوشنگ شبری از مشهد ملگراف کرده است که برادرم گروهبان سوم مجتبی شبری هشت ماه است بعلت یک اتهام دروغ از طرف یک نفر از اعضاء فرهنگ مشهد و خواهرش رقیه شبری زن مطلقه پدرم که خودشان مقصر حقیقی هستند در زندان دژبان بلا تکلیف بسر میبرد و مبتلا به سل نیز هست و خون از سینه اش جاری است ، خواهش من است توجه دقیق و سریعی بوضع این بیمار گرفتار که سرپرست یک عاقله شش نفری نیز هست بشود.

از دست نشانندگان و ایادی بیگانه جلوگیری میشود
 از اصفهان نامه می با امضاهای متعدد واصل شده است که متضمن شرحی است که بریس ژاندارمری اصفهان نوشته اند خلاصه اینکه مدتی است که عده ای از اهالی دهات افسوسناکندری و چپگان بزندانمری شکایت میکنند که بتحریریک ایادی بیگانه عده می از خدای خبر مردم را اغفال و آسایش و راحت را از اهالی سلب میکنند و حتی دست بقتل و جنایت هم زده اند ولی بجای آنکه فوراً از طرف اداره ژاندارمری محرکین و عاملین این اعمال وحشیانه تعقیب شوند بدبختانه عده می از مأمورین نیز با همین افراد همکاری و همدرستی کردند و همین امر موجب شد که ماجراجویان جری تر شدند بطوریکه جماعتی از اهالی مجبور شده اند خانه و زندگی خود را رها کنند و در اصفهان و نجف آباد و دهات دیگر بسر مردان باشند.

ظاهراً چون شکایت کنندگان مکرر شکایت بریس ژاندارمری اصفهان کرده و نتیجه نگرفته اند رونوشت این شکایت نامه را به مجله فرستاده و خواهش کرده اند این موضوع جداً مورد تعقیب قرار گیرد.

دولت بوضع بختیاری توجهی نمیکند
 آقای عبدالحمین حبیب آبادی از طرف اهالی چند آبادی بختیاری نوشته اند که معلوم نیست چه دستی در کار است که نیکندارد این منطقه جاده و راه پول و بیماران و آنچه که امروز در دنیای تمدن برای پست ترین افراد بشر لازم است داشته باشد. یکی از مناطق حساس بختیاری جانکی سرد سیری است که بنام دهستان معروف است یعنی (خانه میرزا - فلارد - جانکی) یگانه راهی که این منطقه وسیع و پر جمعیت را با اصفهان ارتباط میدهد راهی است که از بروجن میگذرد. این راه رودخانه می است بنام رودخانه گره که اگر بل روی آن زده شود تمام این منطقه قابل عبور و مرور کامیون و ماشین خواهد شد چندی سال قبل خود اهل محل حاضر شدند از پول خود این بل را بسازند و وارد مذاکره با دولت وقت شدند و در حدود چهل هزار تومان پول جمع شد ولی معلوم نیست این پول چه شد و بعلاوه چرا دولت حاضر نیست برای اصلاح امور این منطقه وسیع و حساس میلی چندین ناچیز خرج کند تا لا اقل آذوقه و مهمات بادگان نظامی بوسیله شتر و الاغ حمل نشود - سازمان شاهنشاهی هم با اینکه موافق با ساختن بله بیمارستان درین محل است اقدام نمی کند زیرا میگوید تا این بل بسته نشود ساختمان بیمارستان عملی نیست. اهالی خواهش دارند توجه نخست وزیر با اجرای دستور برای ساختن این بل جلب شود.



دیپلونا داروی آلمانی برای جلوگیری از ریزش مو و شوره سر و روئیدن مو
 در سرهای طاس میباشد. محل فروش لاله زار و تقابل پاساژ گل معازه پروین

درمان قطعی سوزاک
 سرویس مخصوص برای بانوان امراض چلدی - ضیق مجرا - و درم پرستات امراض زنانه - نازایی - ضعف قوه باه خیابان سپه مقابل پست خانه تلفن ۳۳۴۱۶ دکتر دانشگر

رادیو لیتست
 ممکن نیست لهای جدید ۱۹۵۳ رادیو لیتست این سفید و سفید

RADIO TEST

نماینده انحصاری: شرکت رادیو غرب خیابان فردوسی جنب سرباز

گودیر - بهر کجا که بروید

GOOD YEAR

داروی مؤثر ضد سستی و چاقی
 داروخانه **DEXEDERINE** دگسدترین شماره ۴۹۹

تهران مصور صفحه ۱۴

تیر آهن بلژیکی - آهن ورق موجی - لوله و لوازم لوله کشی قیمت تجارتی
 آهنکو «چهارراه گلوبندک - تلفن ۳۳۶۹»



آخرین و مهمترین کشف برای روئیدن موی سرهای
 طاس و کپلسی و جلوگیری از ریزش مو -
 بیوهیرین سری یک برای موهای خشک و متوسط
 سری ۲ برای موهای چرب - برای شناختن موهای خود
 ما انگشتان خشک روی پوست سربالید در صورتیکه
 چرب شد دارای موی چرب و اگر کمی برق زد
 موهای متوسط و الا دارای موی خشک هستید

شماره ثبت ۱۴۳۰
 ۳۱۶۶۲
 نظر باینکه این مؤسسه بتواند دستورات کاملتری برای مشتریان در شهرستانها
 بدهد لازم است یک عکس یا نقاشی و دیگر مشخصات از موهای سر خود ارسال دارند
 قیمت هر سری ۸ بطری برای استعمال سه ماه ۱۳۵۰ ریال - برای شهرستانها
 ۵۲ با ۷۵ ریال اضافه معارج پست و بسته بندی
 خیابان لاله زار کوچه متلازمان زییامی مژده شماره ۵۲
 پذیرای بانوان ۱۰ الی ۱۲ آقایان ۱۶ تا ۱۹
 صاحب امتیاز و مدیر پروفیسور اوهانیان مژده

دوست شما اندر زمینگوید



تهران - آقای حسین ا - غ -
 شرح ارسالی مورد تصویب هیئت تحریریه
 قرار گرفت.
 بابل - آقای حسن اصفهانیان -
 وقتی بتهران آمدید ممکن است ما
 شمارا نزد پزشکی که مایل هستند راهنمایی
 کنیم .
 اصفهان ایرج رولانی. مثل اینست
 که همانطور که خواننده نمیدانست که
 ازمصنوعات بشر است . در ستاره زهره
 هم خبری نیست و اگر هست در کرة زمین
 کسی نمیداند .

همدان - آقای ح . ر -
 خیر آقا ، بیخود خودرا معطل کرده نید ؛
 دل بدل ازین راهها که شما فکر میکنید
 ندارد و بیجهت بفکر راه باز کردن بین دل
 خود و دل آن دخترک در صورتی که تصمیم
 و وسیله مزاجت با او را ندارید نباشید و
 خودرا گرفتار ددرس و وارد گناه نکنید !
 آقای ضیاءالدین چهارمندی
 تبریزی - نه از شما و نه از آقای نورالدین
 خان نامه ای که جواب به آن داده نشده
 باشد نداریم ، به خرافات هم معتقد نیستیم
 و خواندن یک کتاب را در مقدرات کسی
 مؤثر نمیدانیم و چنانکه یک دفعه دیگر هم
 در همین صفحه خاطر نشان کردیم اگر امیر
 ارسلان شوم بود باید تاکنون میلیون ها
 نفر از مردم ایران که نیم قرن است آنرا
 میخوانند در بدر و خانه خراب و مرحوم
 شده باشند ا دین ما و عقل ما اعتقاد باین
 خرافات را نمیکنند .

شیراز - آقای منصور مستعد -
 آیا همه کسانی که مدرسه دیده و درس
 خوانده و دیلمه شده اند گرسنه مانده اند یا
 همه آنها بول و پاروی داشته و باحقه بازی
 و شادای کاری یافته اند ؟ آیا میتوان منکر
 این شد که عده کثیری در سایه سعی و همت
 و بهت کار و تبات و استقامت در مقابل سختیها
 بجای رسیده اند ؟ وضع هیچوقت بقدری
 خود خوب نخواهد شد ، باید با همت فرد
 فرد مردم خوب شود ... میگویند بد کردید
 که درس خواندید بسیار خوب ، اگر درس
 نمیخواندید چه میکردید حالاهم همان کار
 را بکنید ؛ شما که میگویند از هیچ کار رو
 کردان نیستید چه عیب دارد که از کار کوچکی
 که از ذوقتان هم زیاد بدور نباشد شروع
 کنید ... شما غافل هستید که فکر انسان چقدر
 عقده گشا است ، شما هم بجای آنکه فکر
 خودرا در بی بینی نسبت به اوضاع و در
 بد گوئی خسته کنید این فکر را ، این اعجاب
 توانا را ، این حلال مشکلات را برای اتخاذ
 تدبیر و ابتکاری بکار برید ، حتی بقول آن
 مرد بزرگ به یک برگ خشک یا خاک تیره
 بنگرید و فکر کنید که بچه نحو میشود از آن
 استفاده کرد ... چه بسیار کساف از همین راه
 بجای رسیده اند ، چرا شما که جوان و تحصیل
 کرده هستید نرسید ؟ انسان در بن عالم هر چه
 میخواهد بشود میتواند بشود بشرط آنکه
 حقیقه بشواید .

رشت - دوشیزه پروش . ش -
 سمدی میگوید تو پاک باش و مدارای عزیز
 از کس پاک ... این شخص که نشانی های
 شمارا به آن دختر آشنای شما میدهد یک
 چند که شمارا تعقیب کرد و جز نجابه و
 انسانیت و بی اعتنائی و راستی و درستی
 چیزی ندید چون او هم مسلماً مثل همه
 دنبال کنندگان قصدی جز هوسرانی و ارضای
 شهوت خود ندارد مایوس خواهد شد و
 بدنبال یک دختر ابله مست عنصر
 خواهد رفت .

اصفهان - آقای رحیم . گ -
 مردی که دارای زن و بچه است اگر مرد است
 و اگر وجدان و مروت و انسانیت دارد دیگر
 دلش برای دیگر زنان نمیشکند تاچه رسد
 باین که بغض اطرافین هوس کثیف و مملون خود
 که نام مزخرف و بی معنی «عشق» را روی
 آن میکند و بفکر طلاق دادن زن معصوم
 خود هم بیفتد ... مضحک آنست که شما از
 زیادی خرج و کمی درآمد خود هم مینالید
 و بفکر میافتید که بچه تانرا از تحصیل باز
 دارید ! قبیح است آقا ، بجای آنکه دل
 صاحب مرده تان اسیر دیگری باشد بروید
 غیرت و حمیت بخرج دهید تا درآمد بیشتری
 برای تأمین سعادت زن و فرزندانتان بدست
 آورید و اینقدر خل خلاصه فکر نکنید !
 آقای هجتبی . ش - چاقی زیاد
 که عبارت از افزایش چربی و لطف در
 بدن باشد چیز خوبی نیست و باید با آن
 البته با دستور طبیب مبارزه کرد - اما راهی که
 شما برای لاغر شدن فکر کرده بید بسیار
 مضحک و بیگانه است و بدرد لاغر شدن نمی
 خورد بلکه برای مردن تدریجی بسیار مفید
 است !

تهران آقای محمد تقی خطیبی -
 بدنبال ذوق خود بروید و «محیط آلوده»
 را بهانه تنبلی و وسیله بدینی قرار ندهید
 تهران آقای جهانگیر نادرزاد
 شرکت سابق نفت و انگلیسها آنچه درباره
 نفت ما میکنند تزویر و خدعه است .
 عراق - آقای محمد آرام -
 که گفته است قاره امریکا و استرالیا پیر
 هستند ؟ من که نشنیده ام !

کلیم شیرخالص و سالم
 برای نگه داری کلیمها محتاج به نخیال نیستید .
مرغوبیت کلیم همیشه یکسان است .
 ۱. شیر که از گاو و گاوچرخترین
 تنگاتی ندارد زیر کلیم عشا حادی همان آدی است که در شیر تازه یافت
 میشود . یکسان بودن کلیم برای آرا با شیر تازه تضمین مینماید .
 ۲. کلیم را از پرورش گاوگان بازی میکند .
 ۳. کلیم لذت مخصوصی بخدای شما میدهد .
 ۴. کلیم برای غذای کودکان توصیه شده است .
 ۵. کلیم در قوئطهای مخصوص همیشه سالم بدست شما میرسد .
 ۶. کلیم تحت مراقبتهای شدید علمی تهیه شده است .
 ۷. کلیم در سرسبز بزمینها
 ۸. کلیم در سرسبز بزمینها

KLIM
 pure safe
MILK
 Copr. 1930 Borden Co.
 Internat'l Copr. Reserved

درد کمر درد پشت
 بهترین آسانترین طریق تسکین درد پشت و کمر
 روایتیم و ساینک استفاده از:
الکوکسن است شمع الکوکسن
 با حرارت مطبوعی که تولید میکند خون را جمل الصاق
 کشنده و درد را برطرف آوری تسکین میدهد
 بهبودی درد است الکوکسن است هر جا الکوکسن
 دارو میشود در بازار سنجای خارج میشود .
 نزدیک داروخانه های سنجای
 موجود است .
الکوکسن شمع طبی
 مادامیکه شما مشغول
 کار خود هستید او هم کار خودرا انجام میدهد .

This content downloaded from 88.166.170.219 on Mon, 15 Jan 2024 15:41:12 +00:00
 All use subject to https://about.jstor.org/terms

دفاع از آزادی

صحبت بین خودمان

آگهی استخدام

یک نفر دوشیزه بابا نوفر و شونده که سواد کافی داشته باشد با حقوق مکفی استخدام میشود .
عبارت سازی لاله زار ، قابل توجه ممتاز



لباسهای بچگانه و امان فرزندانی اطفاست
وامان خیابان فردوسی جنب خیابان شهبانو

بهار سیرنگ
تنگ دریاکت و فرزند
کوشن فرزندانی با بارش و فرزندانی
بوسه کشانی و گروها
مهرنگ و فرزندانی با بارش

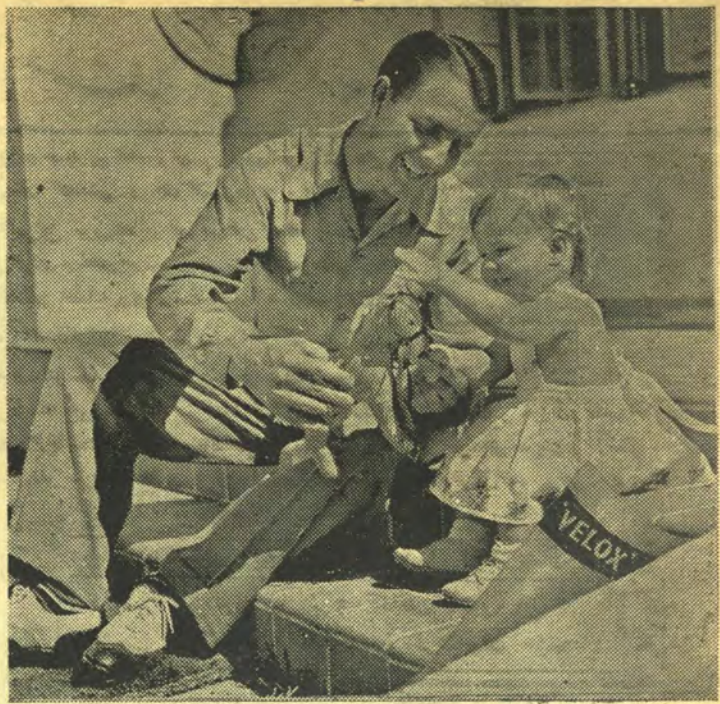


SEL DE FRUIT SAHAND
هر روز صبح یک قاشق
چای بخوری نمک میوه سهند
در یک لیوان آب سرد فرج
و نشاط مخصوصی بشما میدهد



شرکت بازرگانی سهند ناصر خسرو تهران
از شهرستانها نماینده می پذیریم
انواع درخت های عالی
بنگاه باغبانی ویولا - تهران
لااله زار نو نزدیک شاهرضا

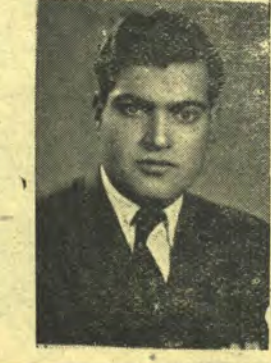
تهران مصور



عکاسان محترم توجه فرمائید
چاپ عکس روی کاغذ و لکس «VELOX»
روز بروز بر شماره مشتریان شما خواهد افزود
کاغذ و لکس VELOX محصول کارخانه گداک است

گراوات بن ژور
کادو های بی نظیر گراوات و دستمال که وعده داده بودیم رسید .
بن ژور لاله زار تهران «آگهی از شرقی»

استقبال بینظیری که از کارتهای ماشده است
خود نشاء ازسلیقه عالی و ابتکار جالبی است که در کارتهای تبریک امسال
ما بکاررفته شما هم اگر تا بحال کارت نخریده اید مستقیماً بما مراجعه فرمائید که
صد درصد بفتح شما خواهد بود نشانی ما را اشتباه نکنید .
خیابان شاه آباد . تجار تخانه کاشانی



برندگان مسابقه
تیغ کابسو

رابطه بین جمله (ول کن بابا اسدالله)
و (کابسو بآلمانی) در حروف ابجد
است که هر دو ۲۱۳ میشود و برندگان
جایزه فوق بقید قرعه شرح زیر میباشد و
دو نفر از آقایان که عکس فرستاده بودند
عکسشان چاپ شد .
آقای سید محمد تقی مصوبی از تهران
« هومان خواجه نوریان »
« سید ابوالفضل خاتم بخش »
« تقی صدوقی از همدان »
« دکتر مهدی تاج از اهواز »
برندگان تهران شرکت امجان
خیابان سوم اسفند کوچه تماشاخانه مراجعه
و جایزه خود را دریافت دارند برندگان
اهواز و همدان بوسیله پست بآدرسشان
فرستاده خواهد شد .

بهترین وسیله مسافرت به همدان - کرمانشاه - کاظمین درب
اتو غرب اندرون کیلان تور - تلفن ۳۸۷۲۰

ورمان قطعی بیاریهای مقابرتی
معاذت قطعی ضعف اعصاب - عدم توانایی جنسی - سوزاک کهنه - ورم پرست
باجدیدترین دستسگاه برق
و کتراسفندی اسپستان سابق بیارستانهای پاریس
خیابان سعدی - پشت بانک بازرگانی (شاهی سابق) - بعد از ظهر ۱ - تلفن ۳۲۵۲۸

این هفته میخواستیم از عشق بازیهای تلفنی، و جناباتی که بوسیله این دستگاه
کوچک صورت میگیرد صحبت کنیم، ولی موضوع تازه تری که بسیار شنیدنی است جای
آنها گرفت. اتفاقاً بنابیک دعوت تلفنی من و شوهرم بمنزل دوستی رفته بودیم که
بعد معلوم شد چنین تلفنی از طرف آنها نرفته است... پس از بسدی برای، و بعد در
پیرامون تلفنها بسوی منزل مراجعت کردیم، ساعت شهربانی ده بعد از ظهر روزجمعه
اول اسفند را نشان میداد، از کنار درخت های کنار وزارت خارجه میگذشتیم، عبور
و مرور کم بود، صدای گریه آرام و سوزناکی که برخلاف بسیاری از ناله ها ،
حقیقتاً از دل برمیخاست، ما را از حرکت باز داشت و متوجه صاحب صدا گریه من کتر
بگدایان و ولگردان کردن کلفت بیکاره که گدایی برای آنها بصورت کسب پسر
منقعی در آمده است کمک میکنم، ولی تأثیر این گریه مرا منقلب ساخت و بطرف
خود جلب نمود. مرد نسبتاً مسن و ظاهر آبرومندی را دیدیم که بدرختی در کنار شهربانی
تکیه داده بود، بکنارش رفتم ، خواستم وجه مختصری بدستمش بگذارم، ولی یکدست
او زیر بشلش بود و با دست دیگر اشک دیده را پاک میکرد

اشاره به بازوی او کردم، سرش را از میان دستمال بیرون آورد، گفتم بفرمائید،
بدستم نگاه کرد و گفت: به بخشید، احتیاجی به پول ندارم، از لطف شما متشکرم! بسیار
شرمنده شدم، زیرا این رفتار من بیشتر او را نااحت کرد، دیدم باز صدای ناله اش
بلند شد. از او معذرت خواستم ، گفتم مثل اینکه پیش آمد ناگواری برای شما روی داده
اگر ممکن است ما چرا را بفرمائید شاید بتوانم کمکی بشما بکنم، آه سردی کشید،
شوهرم قوطی سیگار خود را مقابل او گرفت، سیگاری برداشت، وقتی شوهرم کبریت
را روشن کرد، صورت نجیب و موقر مردی که از چشمانش اشک میریخت نمودار شد
لحظه ای چشمهای خود را بهم گذاشت، بعد گفت به بخشید، کاری که از دست شایر-
آید ندارم، دوستی دارم که برای انجام کاری رفته و منتظر مراجعت او هستم. پس
از لحظه ای اضافه کرد امروز دخترم را جزو ما چرا جوین توقیف کرده اند و الان
در این کاخ با عظمت زندانی است، مصادرش وضع رقتباری دارد و در بستر بیماری
خواهیده است، من برای نجات او آمده ام، ولی مناسفانه تا این ساعت هیچگونه موفقیتی
بدست نیآورده ام، دوست من نیز برای همین کار رفته ولی هنوز خبری از او نیست،
منهم بروز گار سیاه خود وزن و فرزند نام اشک میریزم خواستم او را تسکین دهم ،
گفت آنچه را که میخواهید بگوئید میدانم، شما را بعداً قسم تویخ و سرزنش نکنم.

پنج فرزند هر یک بنوبه خود از خدمتگذاران این کشور هستند من در تعلیم
و تربیت آنها هیچگونه غفلتی نکرده ام، ولی آخرین دختر کوچکم که اشک چشم
برای او خشک نمیشود توانست مانند سایرین باشد. من تا آنجا که مقدورم بود
مواظب رفتار فرزند نام بودم حتی در روزهاییکه توانایی نگهداری نوکر و لاله را
نداشتم خود این زحمت را بدوش گرفتم و کتاب و قلم به ناماز آنها را بصدور
میبردم آنقدر در این راه فداکاری کردم تا بسو رشد رسیدند. بکشورهای متری
مسافرت کردند، بعد بوطن آمدند و هر یک برای خود زندگی آبرومندی را تشکیل
دادند. ولی امروز دیگر توانایی این خدمتگذاری از من سلب شده، زیرا محیط فاسد
و افراد نادان و بی بند و بار، اساس هر نوع زندگی و آسایش انفرادی را از بین
برده اند. دختر و پسر بروی پدر و مادر می ایستند با آنها داد میزنند، اعتراض میکنند
پدر را مرتجع و تنگ چامه میخوانند، مادر را بیسواد و میکروب اجتناع میدانند. نصایح
هیچکس بگوش آنها فرو نیرود، میگویند محیطی که ما در آن زندگی میکنیم غیر از آن است
که شما بودید. میگویند در راه آزادی، باید فداکاری کرد. حالا خدا میداند که در این
آزادی چه چیزها نهفته است میروند و مبتلترین رفتار را در کوچها و خیابانها
میکنند و تازه اجازه نمیدهند کسی کوچکترین تعرض با آنها بکنند این دخترهای نورسیده
که هنوز از جن ولولو میترسند میگویند ما برای کسستن زنجیرهای بندگی و بردگی
فدا کاری میکنیم. صبح که از خانه بیرون میروند معلوم نیست بکجا میروند چه میکنند
میروند روی دوش جوانان هم نوع خودشان سوار میشوند، سخنرانی میکنند، فریاد مرده باد و
زنه باد میکنند، دبستان و دبیرستان، دانشگاه و دانشگاه از وجود این عناصر فاسدنگ دارد
کار بجایی میکشد که با پاسبان و سرباز طرف میشوند و بسرو کول هم میزنند ؛ کتک
میزنند و کتک میخورند ، هر دختری در خیابان سرباز و پاسبان، بکامیونتها ریخته میشود،
آنها را بیازداشتگاه میاورند ، حبس میکنند و باز روز دیگر همین عمل بوسیله دسته
دیگر تکرار میشود . به بخشید شما را ناراحت کردم ، الان دختر چهارده ساله من هم
چرو همین عده است . وقتی حرف بیرمرد را خوب شنیدم پرسیدم خوب حالا چه می-
خواهید بکنید ؟ . گفت من از آن پدرها ایستم که میگفتند صد تومان میدهم تا دخترمان
بکشت از خانه بیرون نماند ، حالا که مانده ارزش دارد ... من شرف و آبروی خود
ملاقمند ، زمین و آسمان را بهم میدوزم ، دخترم را از آنها میکیرم ، اگر گناهکار
باشد پنجه های یک پدر مهربان قوی تر از حبس و تبعید است ، او را خفه میکنند و برونده
سیاه او را برای همیشه می بندم . ولی من دخترم را می شناسم او گناه ندارد . خون و
تربیت او پاک است ولی معاشرت بد ، تعلیم و تربیت بدتر ، عدم مواظبت و توجه مدیران
مدارس و معالین یک چنین وضعی را بیار خواهد آورد .

خدا میداند بنا وظیفه اخلاقی و وجدانی خود، صدها مرتبه بو وزارت فرهنگ
و بصدور رفتم ، اعتراض کردم ، گفتم آقایان این روپوش ها فیکه بنا بود دختران
مدرسه بپوشند چه شد ، چرا اجازه میدهید هر روز دختران اعیان و اشراف بهترین
لباس و بهترین توال را بکنند و بصدور بیایند و در مقابل یک عده دختران
فقیر و یتیم اینگونه خودنمایی بکنند ؟ .

چرا اجازه میدهید هر روز ، اتومبیل های لوکس در مقابل مدارس بایستند و این
دختران گمراه را برای گردشهای مغفیان با خود ببرند .
چرا میگذارید اینهمه داستانهای عاشقانه و دستور های حزبی گمراه کننده بین
دختران و بچه های بیگناه مردم منتشر شود ؟ چرا میگذارید فیلم های سینمایی خلاف
حفت و زننده که بنیان عفاف و پاکدامنی را در کشور برهم زده است نمایش داده شود ؟ ...
میدانید در جواب من چه گفتند ؟ هیچ .
نتیجه همین است که من و شمامی بینیم ؛ با این وضع آیمان گناهکارم ؟ آیمان به بوده گریه میکنم ؟
هر از ان بلا و مصیبت دیگر داریم که حبس دختر تحریک شده بی گناه من کوچکتر بن آنها است .
در این موقع ناکهان مردود دختر چهارده پانزده ساله می آمدند ، آن مرد گفت
مبلفی سیردم تا توانستم او را آزاد کنم بشرط آنکه فراموشی برود بازجویی برود در این موقع
دختر باقیافه می خشکین گفت ؛ بفرمود این کار را کردید ، من باید بروم و از آزادی خود دفاع کنم !

اب در لوزه و ما تشنه لبان میگردیم
 بار در خانه و ما گرد جهان میگردیم
 این همه لباس جور و واجور
 خوش دوخت و خوش طرح و ارزان

در جنرال مد حاضر است

ولی برای یکدست لباس این در و آن در میز نید و سرگردان میشوید
 جنرال مد لاله زار کوچه بولن تلفن ۳۳۹۹۳ «آسی از شرقی»



Parker "51" pen
 ... THE GIFT OF LASTING USEFULNESS AND JOY

با آبراه یک زوج قلم و مداد پارکر ۵۱ جدید بوشان خود
 قیمت دوستی خود را بپایان مسرد و قلوب ایشان پایدار سازید
پارکر ۵۱ جدید

با نوان محترم
 گرمیت و صمیمیت بند های
اسکاندال
 مد های جدید آن برای

جنرال مدر رسید

جنرال مد - لاله زار کوچه بولن - تلفن ۳۳۹۹۳ «آسی از شرقی»

رقابت در تهیه کارت با ما ممکن نیست

تجار تخانه کاشانی - خیابان شاه آباد
 موده میدهد که انواع کارت های دعوت مرسوم و ظهور و حقیقتاً جالب تهیه
 دیده است. شما برای سفارش کارت دعوت عقد عروسی جشن مستقیماً با ما مراجعه
 فرمایید آنوقت همین تصدیق خواهید کرد که سابقه های عالی و ابتکاری در تهیه
 کارت های ما بکار رفته و غیر قابل رقابت است نشانی ما را اشتباه نکنید.
 خیابان شاه آباد - تجار تخانه کاشانی



حبت فولاد
 حبت فولاد
 حبت فولاد
 حبت فولاد
 حبت فولاد
 حبت فولاد
 حبت فولاد

بازار فروش کپه انارهای کوه

سکان مدل و زیبایی



لباس شب ازار کازای صورتی
 با پولک شیری سفید - دامن این
 لباس کشاد است ، بالا تنه آن
 پولک دوزی شده ، یکقطعه پارچه
 ساده از دامن نیز از دور شاه
 گذشته و در جلو سینه پیچ میخورد
 بهمدام در زیر پهل برود و در آنجا
 ختم میگردد .

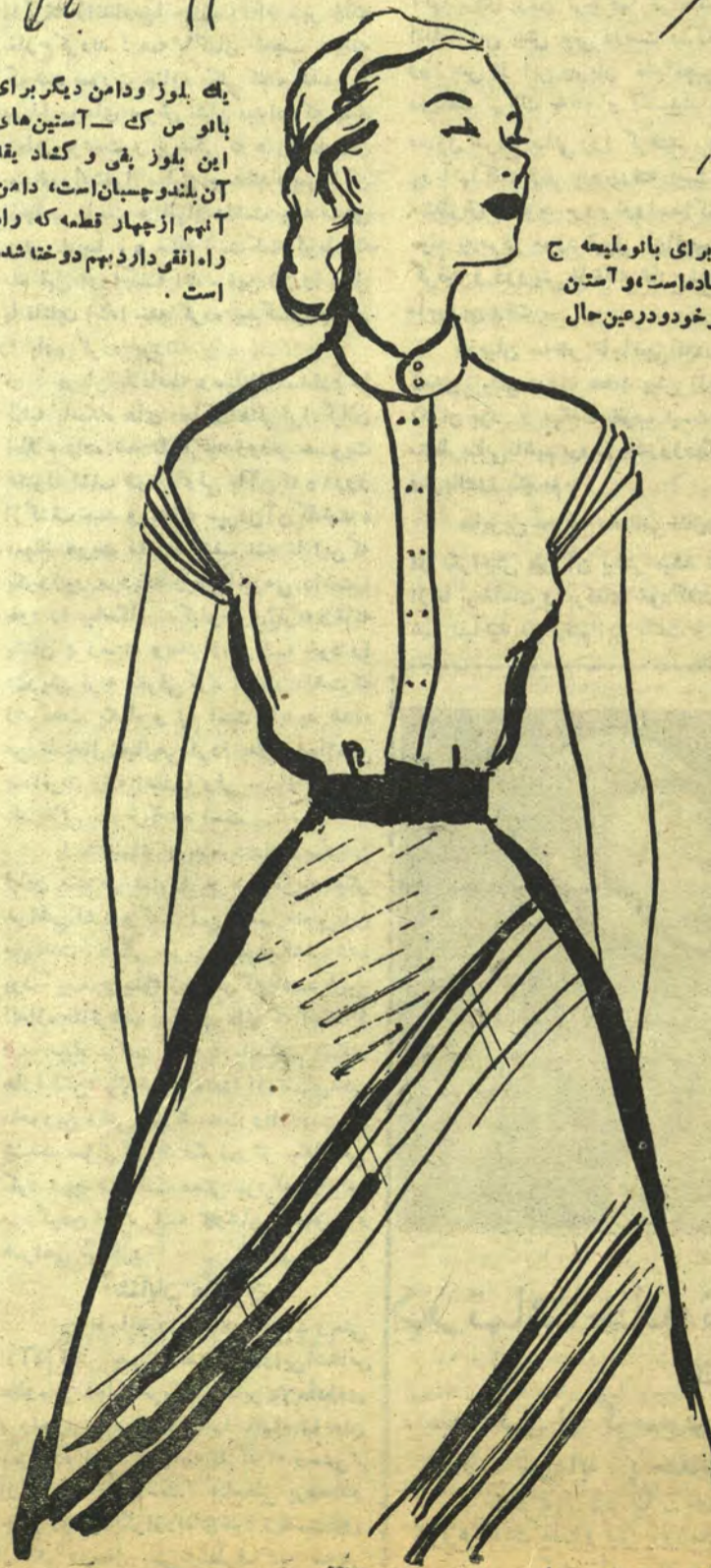
لباس
شب



بلوز
و
دامن

یک بلوز و دامن دیگر برای
 بانو من که - آستین های
 این بلوز بقی و کشاد یقه
 آن بلند و چسبان است، دامن
 آنهم از چهار قطعه که راه
 راه افقی دارد بهم دوختا شده
 است .

بلوز سفید و ساده از پارچه نخی یا پشمی نازک، برای بانو مایه ج
 پشت بلوز ساده است و آستین
 های کوتاه آن، سرخود در عین حال
 پلیسه میباشد
 شکل سمت چپ



یک بلوز
و دامن
دیگر

یک بلوز و دامن
 دیگر که کت و
 دامن آن با مدل
 بالا منضم تر تفاوتی
 دارد، این کت و
 دامن صبح برای
 دو شپه . ف م
 تهیه گردیده .

باین ترتیب در مقابل اینهمه زیبایی و طنازی و لطف عجیب که این دختر دارد سعی من بی نهایت مشکل و کارم بی اندازه دشوار خواهد بود .

آنگاه روپشاهزنان گرداند ، رندانه و بانگهای که تا اساق دل نفوذ میکرد اورا نگرست ، احساس کرد که وی هنوز فکر میکند در جستجوی مفهوم حقیقی کلام اوست ... برای اینکه بوی کیمک که رده باشد گفت :

من هنوز نمیدانم حضرت سلطان به چه قصد زحمت مسافرت باین سرزمین را بر خود هموار ساخته اند ولی آرزوی اینست که من و برادرم همواره هر یک سهم خود بتوانیم حقوق و حدود خود را در پیشگاه سلطان محفوظ داریم بطوریکه هنگام مراجعت ایشان ما اطمینان داشته باشیم که هرگز اندیشه تجاوز باین حدود و حقوق در ذهن عالی و روشن سلطان راه نیافته است و حضرت سلطان نیز اطمینان داشته باشد که دوستانی وفادار و بی غرض درین سرزمین دارد .

شاهزنان که این کلمات را نیز بدقت بگوش گرفته بود ناگهان گفت : شما سلطان را هم ملاقات خواهید کرد ؟

را به گفت : این بسته باراده سلطان است ؛ اگر احضار فرمایند از ملاقات با ایشان باکم نیست . شاه زنان لبخندی زد ، سر بگوش را به نزدیک کرد و بالحنی ممانی گفت . اما اینرا هم بداید که سلطان مرد خطرناکی است !

را به اندکی شاه بالا انداخت و گفت : برای من فرق نمیکند ، برای اینکه من از دیر باز عادت کرده ام که چون با مردان مواجه میشوم خود نیز مرد باشم ... و بدین ترتیب مردی که با او طرف صحبت میشوم هر اندازه از آن جهات که شما میفرمایید خطرناک باشد نمیتواند برای یک مرد خطری داشته باشد .

ایندهمه دیگر کلام را به خیلی روشن بود ، بطوری که شاه زنان آنرا بخوبی درک کرد و نور اعتماد آشکارا در دلش راه یافت و تاریکی های آنرا زدودلی احساس حقارت اورا افزون ساخت ؛ مثل این بود که راه از آنچه در آغاز پنداشته و دیده بود برآب بزرگتر در نظرش جلوه کرد ؛ این فروتنی غیرارادی وادارش کرد که سر بریزد و اندرود اعتمادی که در دلش راه یافته بود وادارش کرد که با خود بگوید : خیال نمیکند سلطان بتواند در مقابل این زن همچنان باشد که در مقابل هر زن زیبایی دیگر است !

و شاید برای اینکه این خیال خود را قوت بخشد و مرحله یقین برساند کوشید نقش خنده بی برچهره افکند و بالحنی دوستانه گفت :

اما من از شما عجب میکنم که بطور با اینهمه خوشگلی و خوبی و جوانی تنها مانده بیدر صورتی که ممکن نیست پادشاهی پیدا شود که آرزو نکند ملکه می مثل شما داشته باشد .

راه به اندکی ابرو درهم کشید نگاهش ملامت آمیز به چهره شاهزنان افکند و با متانت بسیار گفت :

لابد فراموش فرموده اید که عرض کردم من در مقابل مردان خواه پادشاهان بزرگ باشند یا بندگان حقیر ، چیزی جز یک مرد نیستم ، یک مرد مساوی و شاید هم در مردانگی قدری هم بالاتر ...

شاه زنان خواست جوابی گوید ولی در همین موقع پرده برکنار رفت و حاجبی اعلام داشت که سلطان برای دیدن امیره را به باین تالار میآید .

تا تمام

شد ... از آنجا آقای «ج» راه کاباره (تابان) را پیش گرفت و جلوی میز مدیر کاباره زانوزه و بجز ولایه افتاد : (آقا) من محصلم گولم زدند ، اینجا آوردند ، بمن رحم کنید چند هزار فرانک از این ۲۴ هزار فرانک را بمن ببخشید ، عمری دعا گوی شما خواهم بود ، من ناچارم این مبلغ را باقرض از این و آن فراهم کنم و آقای مدیر خیلی خوشتر جواب داد : «خیلی متأسفم که نمیتوانم بشما کمک کنم ، از این ۲۴ هزار فرانک فقط ۱۲ هزار فرانک بمانده است زیرا آن خانم بابت آوردن هر مشتری باینجا ده هزار فرانک العام میگیرد و خانم همان شب سهم خود را دریافت کرد و شما تصدیق میکنید که پذیرائی ما خیلی بیشتر از ۱۲ هزار فرانک ارزش داشته است» آقای «ج» دیوانه وار فریاد کرد : (چطور آقا، آن خانم ده هزار فرانک از شما گرفته است ؟)

۱۵ روز آقای «ج» در اطاق خود نشست و حال بیرون آمدن در خود ندید و در زبانش پیوسته این بود : «ده هزار فرانک وصال میسر بود ، اما من باخرج ۲۶ هزار فرانک اقتضای بالا آوردم ... روزیکه کمی حالش جا آمد و میخواست از اطاق خود خارج شود نگارائی از تهران دریافت داشت که : (چون دولت از حیث ارز در مضرت است بمطالعات خود پایان بدهید و هر چه زودتر بتهران مراجعت کنید « اصلا بخت از آقای «ج» برشته بود ... حالا کار شناس امور شهر در تهران است و هر روز در خیابانهای اسلامبول و لاله زار با استفاده از مطالعات خود اشتغال دارد اما اگر رفیقی پرسد خوب حالت چطور است ، اغاب این جواب را می شنود :

« خراب ! این هم شد مملکت آقا ، ارز مملکت باید خرج تحصیل جوانان شود ولی آقا نمیکند ؛ با باز شدن چشم و گوش مردم متفلسفند ؛ همین مرا وسط کارم بتهران خواسته اند . هیچ جهنم دره ای اینطور نیست .»

آفت

بقیه از صفحه ۱۳

بروم مأموریتیم را انجام دهم و بازگردم با هم بتهران مراجعت کنیم ، بنده رفتم بدنبال اجرای مأموریتیم وقتی که نزدیک بود کارم تمام شود کافندی برای او نوشتم و اطلاع دادم که آماده باشد تا من با ستراسبورک روم و بطرف ایران حرکت کنیم ، در جواب کافندی نامه می نوشت که اجازه بفرمایید تقدیم کنم ملاحظه بفرمایید تا تصدیق فرمایید که بنده دیگر تقصیری نداشتم .

دست بچیب برد ، پاکتی بیرون آور : که تمبر و استامپ فرنگی روی آن خورده بود ، از درون آن صفحه کافندی بیرون کشید و بدست میرزا کاظم خان داد . پیرمرد که با کمال دقت گوش به گفته های آقا بالا خان داده بود عینکی از جیب بیرون آورد و بر چشم نهاد و این سطور را که بخط درشت و خوانا بر صفحه کافندی نوشته شده بود خواند :

« هری ، کافندی تورا سید و خیلی خوشحال شدم و خیلی خوشحال تر خواهم شد ، هم خودم و هم زیبایی کوچولو وقتی که به ستراسبورک بیایی . اما راجع به اینکه نوشته بودی باینجا خواهی آمد تا با هم بایران برویم باید بتو بگویم که من بایران آمدنی نیستم ، خودت خوب میدانی که من اصلا نمیتوانم در ایران زندگی کنم و اگر تو بخواهی بایران بازگردی و بخواهی همینجا پیش من و بیوه مان زندگی کنی من مجبور خواهم بود ترا ترک کنم و همینجا بسایه ام بمانم ... بهر صورت این تصمیم قطعی من است و حالا اینرا برای تو نوشتم که اطلاع داشته باشی و هر فکر که میکنی بکنی و وقتی با ستراسبورک بیایی عصبانی نباشی ... زیاده ا عرض تو بوسیدم ؛ زن تو « ماریونا »

میرزا کاظم خان نامه را به آقا بالا خان بازگرداند و او که این سطور را جمل کرده و بتقلید خط ماریونا بر صفحه کافندی برای استفاده در رنگونه مواقع نوشته بود آنرا در جیب نهاد و گفت : ملاحظه فرمودید ؟

میرزا کاظم خان گفت : بلی ، چیز عجیبی است ! ولی بالاخره میخواستید ...

آقا بالا خان کلام او را قطع کرد و گفت : البته بنده باین نامه زیاد اهمیت ندادم ؛ کارم که تمام شد به ستراسبورک رفتم ولی با شتاب خود بیبردم زیرا دیدم ماریونا دیگر بیچوجه آن ماریونای همیشگی نیست . او مرا بسردی پذیرفت و بزودی تصمیم اکید خود را بماندن در اروپا اعلام داشت و وقتی من سخت گرفتم گفت : اصلا نمیتوانم با تو زندگی کنم مگر اینکه از رفتن به مملکت چشم پیوشی و همینجا بمانی و اگر نه اگر بروی باید مرا اطلاق بدهی !

میرزا کاظم خان با حیرت گفت : عجب ! طلاق ! با داشتن یک بچه !

« چه عرض کنم ... بنده که نمیتوانستم آنجا بمانم . خیلی هم زحمت کشیدم میرزا کاظم خان ناگهان گفت : آقای ذبیح الله خان هم که شنیده ام در آنجا هستند ؟

« بلی قربان فراموش کردم عرض کنم آقا جان هم بودند ، البته ایشان هم سعی کردند اورا از تصمیمش برگردانند ولی موفق نشدند .

« حالا آقای ذبیح الله خان کجا تشریف دارند ؟

« گمان میکنم همانجا باشند ، بنده مجبور بودم برای حل چیز هایی که برای دولت سفارش داده بودم از راه وین بیایم ، آقا جان در آنجا ماندند و گفتند که حرکت خواهند کرد و ضمناً خواهند کوشید بلکه ماریونا را منصرف کنند ولی بنده یقین دارم که موفق نخواهند شد و مجبورم طلاقنامه ماریونا را ازینجا بفرستم .

میرزا کاظم خان بفکر رفت و رفت و پس از دو دقیقه سر برداشت و گفت : بلی ! پیش آمد های عجیبی است !

و بعد موضوع صحبت را عوض کرد و ضمناً نشان داد که خسته و ناراحت شده است .

آقا بالا خان که احساس میکرد صحبت خوب پیش آمده و او بدون اشکال توانسته است مطالبی را که در ذهن خود ردیف کرده بود اینطور جامع و مؤثر و اقناع کننده بگوید دیگر مناسب ندید درین اولین ملاقات بیشتر مزاحم پیرمرد بیمار شود و پس از چند دقیقه اجازه مرخصی خواست ، خداحافظی کرد و بیرون آمد و پس از قدری گردش در شهر بطرف مهمانخانه رفت تا آسوده و تنها بنشیند و نقشه دقیقی برای کارهای خود و برای آینده خود طرح کند ، نقشه می که خیلی زود و پیش از آنکه پدرش احتمالا بتهران بازگردد انجام پذیرد .

وارد مهمانخانه شد ، از پلکان بالا رفتن گرفت ولی همینکه به پیچ پلکان رسید بیکه خورد زیرا مردی را دید که آهسته پایین میآید و این مرد وزیر چنگ بود .

تا تمام

دکتر اتفاق

دیپلمه از دانشگاه پاریس

متخصص بیماریهای ریوی - سل - داخلی پذیرائی : ۳۵۰ تا ۸ بعد از ظهر نشانی : خیابان نادری نزدیک سه راه شاه تلفن : منزل ۲۲۲۱۵ - مطب ۴۴۵۶

تهران مهور

خوبی او و کلنهای معطر را از مصرف کنندگان آن جویا شد



متخصص بیماریهای چشم و گوش و گلو و بینی از دانشگاه پاریس جراح و چشم پزشک بیمارستان با نصد تختخواهی بهلوی پزشک بیمه فرهنگیان پذیرائی از ۳ تا ۷ بعد از ظهر تلفن ۳۲۸۱۰ نشانی - خیابان ژاله - ایستگاه بهنام

Advertisement for KLM (Königliche Luchtvaart Maatschappij) featuring the airline logo, a map of Europe, and text in Persian describing flight services, routes, and contact information.

This content downloaded from 88.166.170.219 on Mon, 15 Jan 2024 15:41:12 +00:00 All use subject to https://about.jstor.org/terms

باز هم بفر و شندگان کارت تبریک

اگر میخواهید مشتریان از شما راضی باشند کارت های تبریک مبارک
ملاحظه کنید مطمئناً از هیچ کارت خریداری نمیکند زیرا مطابق سلیقه مدی
مدیران ایران کارت تهیه کرده ام شرکت سهامی تحریر ایران چهارراه
لاله زار اسلامبول تجارتخانه کاشانی سابق تلفن ۶۲۴۴-۳ ش



تقری
کلین

با دوام - نور سفید
بتر از کلین وجود ندارد
از شهرستانها نماینده فعال پنجاهم

Coleman

نماینده انحصاری، شرکت سهامی بازرگانی آریین - سرای حافظ - تهران

یک تذکر مهم و بجا

شرکت سهامی تحریر ایران (برادران کاشانی) که سابقاً همان
تجارتخانه کاشانی بود و بواسطه شرکت اسم آن تغییر کرد همان موسسه
است که سی و یکسال است کارت تبریک را انتشار و از صفر باین درجه اهمیت
رسانیده و امسال یک نهضت و تحول بزرگی در کارت تبریک ایجاد نموده که
هیچکس نمیتواند رقابت کند همه جا را که دیدید کارت های این شرکت را هم
ملاحظه فرمائید هم از حیث تفاوت هم از جهت تنوع و خصوصاً
ارزانی رقابت پذیر نیست فقط بچهار راه لاله زار اسلامبول تلفن
۶۲۴۴-۳ مراجعه فرمائید.



مؤسسات حمل و نقل توجه فرمایند

برای جلب مشتریان زیادتری که در طول سال با شما کار میکنند و بار
تجارتی آنها را به قاط مختلف کشور حمل نموده استفاده سرشاری میبرند
یک کارت تبریک ارزان قیمت بفرستید اثرش خیلی زیاد و نتیجه آن در مقابل
وجهی که برای کارت تبریک عید مصرف میکنید قابل مقایسه نیست. شرکت
سهامی تحریر ایران (برادران کاشانی) چهارراه لاله زار اسلامبول
ضمناً توجه داشته باشید که این شرکت در هیچیک از نقاط کشور شعبه
ندارد. تلفن ۶۲۴۴-۳ شعاع

با کمال اطمینان خاطر

میتوانید هر سندی که برای شما ذیقیمت باشد و بخواهید یک نسخه از
آنها مورد استفاده قرار دهید به شرکت سهامی تحریر ایران تحویل و با فاصله
۲ ساعت این آن را چاپ شده تحویل خواهیم داد. چهارراه لاله زار
اسلامبول (برادران کاشانی) تلفن ۶۲۴۴-۳ شعاع

پماد آمبر و باله داروی بسیار مؤثری است که اثر مطلوب
آن مورد گواهی مصرف کنندگان آن قرار
گرفته پماد آمبر و باله برای درمان رماتیسم - درد عضلات - سیاتیک -
پهلوی درد و سرما خوردگی - سینه درد اثر مجربه آسانی دارد نماینده
برای فروش از اغلب شهرستانها لازم است.

پات کاژولن
(آنتی فلوژستین)
پامناسترین خبیر برای برطرف کردن
ادرام تنها اسلحه مؤثر بر ضد پرو نشیت
ورم پستان - دم کوفتگی و غیره بهای
هر قوطی ۱۶ ریال نماینده برای فروش
از اغلب شهرستانها لازم است دارو و مدیکال ناصر خسرو سرای نیکخواه

حداقل وقت حداکثر استفاده



این مشکل را
مغازه پیرایش
قبلاً برای شما حل
نموده است برای فرا-
رسیدت عید نوروز
با تانی مغازه
پیرایش اجناس
میتواند عید شما را

از قبیل انواع لباسهای مردانه، زنانه،
پسرانه و بچه گانه - کفش - کلاه -
پیراهن - کارد چنگال - نقره -
انواع سرویس های چینی - سرویس
های نقره ۸۴ عیار و سایر اجناس دیگر از بهترین
جنس و آخرین مدل طبق سلیقه مشتریان محترم تهیه
نموده است.
مغازه پیرایش - لاله زار

قرص مالتونیک
ویتا مینه
یکانه علاج ضعف قوه باه در زمان سستی
اعصاب برای حفظ نیروی جوانی و تأمین
تندرستی از قرص مالتونیک و بنامینه نماینده
برای فروش از اغلب شهرستانها لازم است
دارو و مدیکال ناصر خسرو سرای نیکخواه آگهی از زیبا

برای تهیه لباس عید به پوشش مراجعه

نمائید لباسهای پوشش بقدری شیاء

و متنوع است که میل دارید زیاد تر از
آنچه مورد احتیاج شماست امتیاع فرمائید

پوشش اول لاله زار



نبوغ سلیقه

در کارتهای تبریک ما جمع است شما مراجعه فرمائید به بیند ان ارجا
صحب است یا غیر مخصوصاً فروندگان از کارتهای ما استفاده سرشاری
میبرند در صورتیکه اگر از کارتهای دیگران خریداری کنید و ش بخراهد
نت و سرقتی، مغازه شما خواهد بود شرایط فروش ما هم خیلی سهل است.
شرکت سهامی تحریر ایران (برادران کاشانی) چهارراه لاله زار
اسلامبول تلفن ۶۲۴۴-۳ شعاع

چینی کلسی

چون اخیراً عده ای از شهرت ما استفاده کرده و روی چینی های کلسی نامرغوب مارکی شبیه
بمارک این شرکت چاپ نموده و بنام این شرکت فروش میسازند لذا تقاضا میشود خریداران محترم
موقع خرید بلامت بسالا و مخصوصاً بجهت: (شرکت بازرگانی مسعود)
که در برعلافت نوشته شده توجه فرمایند که بامار کهای تقلیدی اشتباه نشود (آگهی آوا)

شامپو کرمرکز لفریت ساخت آلمان

بهترین شامپونی است که از نظر طبی و بهداشتی در دنیا قریب نداد ارزش: لوله های کوچک ۱۰ ریال
" بزرگ ۲۰ "

بانوان توجه فرمایند
آرایشگاه زنانه روحی
دیلمه پاریس
فرگرم، فرسرد، توالت عروس،
رنگ مو، فر ششاهه گرم، فر ششاهه
سرد، فر ششاهه روغنی، فر ششاهه چدی
در مدت ۵ دقیقه با داروهای خارجی
رضایت شما را فراهم می نماید.
لاله زار جنب پیرایش طبقه
فوقانی روبروی سالن مردانه
روحی

مسافرین
محترم
اردبیل
با اتو کارهای
درجه یک انو سیر
شیشه، مسافرت کنید

با اتو کارهای لوکس مطمئن شرکت عباد به یزد و رفسنجان و کرمان مسافرت فرمائید نشانی بوذرجمهری

یک فنجان فرزانوز مساویست با یک صبحانه کامل

عمده فروشی ناصر خسرو سرای روشن شرکت
مدیکواز شهرستانها نماینده پذیرفته میشود



افقی ز بالا پائین

- ۱- شیرینی است و
- و روغن ۲- سلطان
- ۳- پهلوان
- ۴- باستانی-افتراه
- ۵- با تیشه کشور
- ۶- بیطرف محبت ۷- سر
- ۸- سلسله دودمان پر
- ۹- افتخار پهلوی -
- شاهزاده ناکام باستانی
- ایران ۸- عدی
- است و ارواره اش
- اجازه ورود به هر
- مملکتی است-۹- دم
- وسيله پریدن ندارد
- ۱۰- تکرار در درمکه
- است- در هوا موجود
- است-۱۰- تهرانهایی
- جدید کشتی ها و
- طیارات ۱۱- همین
- ستون است- پهلوان
- سر ریده - چرخ بدن
- ۱۲- سه سه تا پاران

مقدس ۱۳- برنده شاه- طینت اعلی حضرت محمد رضا شاه پهلوی ۱۴- سلطان بایدرد - بر فرق تاج جا دارد.

عمودی - از راست بچپ

- ۱- سرنگهدار ۲- یکی از القاب شاه خراسان ۳- پاسبان شل ۴- اعلی حضرت محمد رضا شاه پهلوی ۵- یکی از صفات شاهنشاه ما - جد رستم در جنگ پایش شکست ۶- برادر آشور - نصف آب ۷- ناز - از پرتو عنایات شاهانه رها بای این ناحیه صاحب آب و ملک شده اند ۸- لم - علامت جمع - اگر اول و آخر داشت دشمن کشتی ها بود - عدی است ۹- برج طغرل آثار باستانی این سرزمین است - این اشعاع بشاه و مبین خیانت می کنند ۱۰- خالق - یکی از اعضاء بدن ۱۱- مجلس شورای ملی در زمان این سلسله افتتاح شد - ذب - یژن ساکتی

حل جدول شماره پیش

افنی : ۱- کوه ۲- مادام کوری ۳- شهر باو ۴- سن- ۵- شکار آهو - ۶- ملکه نریمان - ۷- نسان- جن - ۸- چپ - رو - ۹- آبان - ۱۰- وک - نازا - کلتو پائر ۱۱- غرق - ۱۲- ملکه نازلی ۱۳- آرزو عمودی: ۱- مرجان ۲- کل - باغ ۳- موش - کن - آرزوم ۴- شاهنشاهی - ناقلا - ۵- هد کس ۶- راز - آرازاک - هر ۷- بم - ریچوئل - نو ۸- اکل - ام ۹- نو ۰ هاجر ۱۰- وراج ونر ۰ لم ۱۱- آلی ۱۲- دریاچه و تر ۱۳- آلاپوکر

که برای فروش مال التجاره با پنجاه آمده ام
فردا حرکت ، اذدور تو را می-بوسم .
وقتی مأمور تلگراف بهای آنرا خواست
اسکاتلندی متن تلگراف را اذدست او گرفت
و مشغول خواندن آن شد و با خود گفت :
- کلمه عزیزم زیاد است ، همسر میماند
که او را دوست دارم ، مال التجاره
فروش رفت « هم معنی ندارد او میداند



تفریح و خنده

فراموشی
آقای فراموشکار پس از اینکه از یکی از پزشکان مشهور وقت ملاقات خواست در ساعت مقرر بمطب پزشک رفت و وارد اطاق معاینه شد .
دکتر - بفرماید ناراحتی شما از چیست ؟
فراموشکار پس از اندکی فکر-اوه ، بیغشده ، مندرت میخواهم ، من کسالتی ندارم ، برای خانم وقت گرفته بودم
شو جزیره



اولی - فرمن فقط متوجه این نکته است که این فرشته آسمانی شبها چگونه و کجا مفقود میشود ؟
دومی - من هم دانم در این فکر هستم .
حسرت اسکاتلندی
یک اسکاتلندی برای فروش مال - التجاره اش یکی از شهر های مجاور مسافرت کرد ، در موقع حرکت همسرش از او تقاضا کرد که اگر مال التجاره بفروش رفت بوسیله تلگراف او را با خبر کند که بآن شهر برود .
اسکاتلندی پس از فروش مال التجاره تلگرافی باین مضمون تهیه کرد و به تلگرافخانه برد « عزیزم ، مال التجاره بفروش رفت ،



- نیمه - واستی سخن رانی کنی پس چرا پشت تریبون رفتی ؟
- داشتم از تشنگی میردم .
شمشیر اصیل !
یکی از نویسندگان مشهور پس از بازدید یکی از موزه های مشهور امریکا بدوستش چنین گفت :
- تنها چیزی که سبب تأثر من در این موزه شد شمشیر مخصوص « واشنگتن » بود و بی اختیار اذدین آن اشک اذدید گام جاری شد .
- شما از کجا این شمشیر را شناختید ، آیا او شش ای با آن همراه بود ؟
- نه ، من این شمشیر را میشناختم ، زیرا در موزه های کشورهای دیگر هم آنرا دیده بودم .



اسیران جنگی -

حاضر جوابی
پدر بفرزند - اگر امسال قبول شدی جایزه خوبی بتو خواهم داد .
فرزند - پدر ، اگر نروزه شوم باید جایزه بهتری بمن بدهید
پدر - رفوزگی که جایزه ندارد...
فرزند - به باباجان ، اگر کسی مثل من مرتب بدرسه رفت و آخر سال هم رفوزه شد آه وقت هنز کرده است !
اشتباه یا شهادت عجیب !



شوهر بناتناش - بیغشید آقا ، نیدانم چرا هر وقت ترن وارد تونل میشود شما گوته های مرا مالش میدید ۱۱ .
پادشاه بیشتر
رئیس اداره که اذدیر آمدن یکی از کارمندانش بینهایت ناراضی بود بالاخره فکری بمطارش رسید ، بهر ترتیب که بود با پسروی ملاقات کرد و باو وعده داد که اگر هر روز صبح زود پدرش را از خواب بیدار کند و ریال بار خواهد داد ، ولی روز بعد کارمند پر خواب دیرتر از روزهای قبل سرکار حاضر شد ، رئیس اداره بدنبال پرسش فرستاد علت خلف وعده را سؤال کرد ، پسر کارمند جواب داد :
- پدرم وعده کرد که اگر صبح زود او را از خواب بیدار نکنم سه ریال بمن بدهد



واما خواجه کوس در داخل کانه
نشسته بود که خبر آوردند امشب پطرس شاه و قمر وزیر و امیر هوشنگ بمهمانخانه خواهند آمد . خواجه کوس باشتاب مهمانخانه را آب و چارو کرد و فرش های کرابها گسترده و صندلیهای عالی چید .
ارسلان نیز بحمام رفت و سر و کله را صفا داد و عطر و کلاب بروی خود پاشید و لنگ بر کمر بست و آما خدمت استاد وقت پطرس شاه آمد ارسلان جام شراب پیش او برد و تعظیم کرد و گفت : ای قبله عالم ، دولت برکام و عمرت بردوام باد پطرس شاه از فصاحت و بلاغت او مات و متعجب گشت و از آفتاب جمال بالاعتدال او نیز انگشت تحیر بدندان کرد .
بقیه دارد

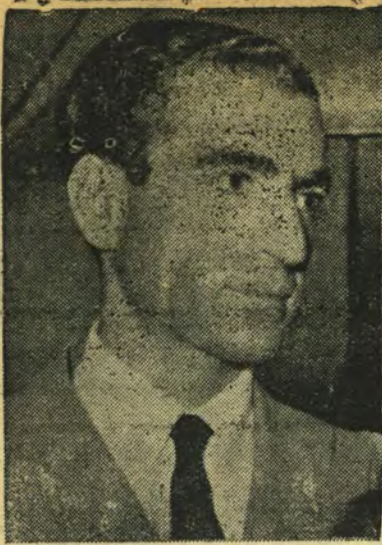
از سوی دیگر وقتی خواجه
یاقوت بفرخا خیر داه که پدرش پطرس شاه او را بامیر هوشنگ داده ، مدتی های های گریست ، بعد آرام شد و اندکی فکر کرد و با خود گفت : دشمنی بطاق ابروه ارسلان کردم اگر بگذازه دست امیر هوشنگ بمن برسد ، پس از آن چند جام شراب نوشید و مشاطکان را صدازد و هفت قلم آرایش کرد ، آنگاه جلوائینه قرار گرفت و وقتی چشمش بآن همه جمال و زیبایی افتاد نزدیک بود بیهوش شود ، بعد مقدار سه مثقال زهر ملاحظه زسر نکن انگشت مخفی کرد و با خود گفت هر وقت خواستند مرا بامیر هوشنگ بدهند باین زهر خود را میکشم .

چند کلمه از امیر ارسلان بهنو ،
وقتی بارسلان خبر رسید که جارچی ها در شهر جار میزنند که هفت شبانه روز جشن عروسی فرخا بامیر هوشنگ خواهد بود بخانه آمد و کربیان را چاک زد و نمره می کشید و بیهوش شد . چون خواجه کوس بخانه آمد و ارسلان را بیهوش بر روی زمین دید او را بیهوش آورد و پرسید : فرزند ، چرا باین حال زار افتاده ای ؟
گفت : ای خواجه دست اذدتم بردار . مگر میدانی فرخا قارا میخوانند بامیر هوشنگ بدهند ، خواجه کوس او را دلداری داد و گفت : فرزند ، اینقدر غصه نخور که خدا بزرگست ، بعد جام شراب را باو داد ، ارسلان کمی شراب نوشید تا اندک اندک حالش بهتر شد .

صبح روز بعد در سرزدن آفتاب
عالمتاب ، هنگامیکه عروس خلوت نشین خورشید از حجله افق سر در آورد بفرمان پطرس شاه ، قمر وزیر حرامزاده دستور داد که نقاره خانه را بنوازش در آوردند ، و در شهر جارچیها جار زدند که تا هفت شبانه روز جشن عروسی ملکه فرخا با امیر هوشنگ پسر « پاپاس شاه » بریاست وقتی خلاق این خبر را شنیدند از ی و و را و اعلی و ادبی لباسهای فاخر پوشیدند و تمام شهر را آیین بستند ، شهر یکپارچه عیش و سرور شد و فریاد های نوازش از هر سو بلند گشت ، جام های باده پر میشد و هالی میشد . دربار گاه پطرس شاه نیز قمر وزیر سر کمر سادارک جشن عروسی بود .

کنیز کان و خواجه تا شان ریشتند
و بهر رحمت بود فرخا قارا بیهوش آوردند فرخا از جا برخاست و بیدار پهر رفت دید پطرس شاه بامادرش مشغول می خوردن است - پیش رفت و زمین ادب بوسید و در کنار آنها نشست . پطرس شاه گفت فرزند چرا غمگینی؟ - فرخا گفت : ای قبله عالم چرا غمگین نیامم که تو میخواهی مرا شوهر دهی . پطرس شاه گفت دختر ، اینکه غصه ندارد ، در تمام جهان مردی بجمال و کمال و صلاحت امیر هوشنگ نیست چرا میخواهی زن او شوخی ؟ فرخا گفت ای پدر ، اگر بند از بندم جدا کنی من شوهر نمیکنم . پس از آن بخلوه رفت و مثل ابر بهار گریست و دین در پی میگفت ای ارسلان ، امیر هوشنگ تا کی باید از عشق تو خون دل بخورم ؟

القصه پس از آنکه امیر ارسلان
از ماجرای زندانی شدن شمشیر وزیر آگاه شد بخانه آمد و کربیان را چاک زد ، بعد یواد عقی فرخا قارا وزار زار گریست و تا صبح ایات عاشقانه میخواند . اما از آن طرف خواجه یاقوت نیز فرخا رفت و گفت : ای ملکه آفاق ، مژده ده که بدرت ترا بامیر هوشنگ ها ، فرخا قارا بشنیدن این حرف هوش از کله اش پرید و سیلی مخمکی بکوش او زد که بره از چشم خواجه یاقوت پرید و گفت میخواهم سر تفت بباشد ، این چه بزرده می بود که برای من آوردی ، بعد دلش بحال او سوخت و گفت برایش خلعت آوردند پس از آن از عشق امیر ارسلان فریادی کشید و بیهوش بروی زمین در غلطید .



شاه و مصدق

طاع این مرحله با مرغ سلیمان کردم
آچه سلطان ازلت بکن آن کردم
حافظ

من بر منزل عقا له بخود بردم راه
کش مستوری و مستی له بدست من و گت

نظر این بود قدم مقدم مصدق را
تعیین کنیم و حوادث زندگی او را که
شاید همه آنها را ندانند یا فراموش شده
باشد ، بنویسیم و قضاوت آنها با اجتماع
بگذاریم ، ولی حوادث هفته گذشته بقدری
مهم بود که با اجازه خوانندگان صورت
مصدق اسفند ماه ۱۳۳۱ را می کشیم و
در شماره های بعد دنبال موضوع امیکیریم
و میرویم .

اشتباهی که مردم در مورد دکتر
مصدق دارند از این جهت است که هر کس
بقدر شناسایی و اطلاع بر اوضاع و احوال
زندگی او ، یک قیافه و یک شخصیت برایش
قابل و میخواند همانطور که او دیده او
را بشناسد ، در حالیکه چندین شخصیت در
این شخص ادغام شده و برای شناسایی او
لازم است قیافه های مختلفه او را نشان
داد و روی هر یک جداگانه بحث نمود .

استاد دستگاه آفرینش هر
روز و هر ساعت میلیونها ها و هزار
ها مخلوق میسازد که با جزئی
کم و زیاد این دستگاه خلقت را
تشکیل میدهند ، ولی گاه گاه
برای هنر نمایی یا جهت دیگر
مخلوقی بوجود می آورد که
تمام شکفتی های طبیعت را در
نهادش و دیده گذارده و خلقتش
را از آفرینش محسوب گشته و بادور
زمان دنیائی را دچار حیرت و
اندیشه میسازد .

این نوع خلقت ها گاه در موقع تولد
و او را کوچکی آنقدر ضعیف السجت و
ناتوان هستند که ابروین شان تصور ادامه
حیات برای آنها ندیده اند و بعضی در موقع
تحصیل و آموختن و تعلیم آنقدر بی استعداد
و کم هوشند که معلم آنها را جواب
میدهد ، و برخی دچار امراض و نواقصی
میشوند که انگشت نما شده مردم ساده لوح
بر آنها ترحم می کنند و جمعی از آنها دیده
آن ها را مخلوقی عاجز و ناتوان یا ذلیل و سقیه
میشمارند .

این کوچک ها ، ضعیف ها ،
ناقص ها ، مریض ها ، غیر عادی
ها بزرگ میشوند و روزگار با آنها
اعلان جنگ میدهد ، زیر پرده چرخ
زمانه قرار میگیرند ، پتک سنگین
حوادث و اتفاقات بر سر آنها کوفته
میشود ، ذره شکسته میشود از میان آن
جسم ناتوان برقی می جهد ، چشم ها
را خیره می کند ، همه تعجب می
کنند ، چون ندیدند که دل هر
ذره را که بشکافی ، آفتابیش در
مهران یینی .

بباید ندارند ، میخوانند میانه او را باشاه
بهم برزند ، آب را گل آلود کنند تا ماهی
بگیرند ، راهی را که مصدق پیروز با راه
شاه دو تاناست ، مقایسه شاه با مصدق وصحت
ردی این موضوع معقول دماغ دوستان
نادان دوبار و کاه لسان کم-آر است .
هر قدر مصدق جاه طلب ،
خودخواه ، عاشق مقام و جاه باشد
عرصه بر او ننگ نیست و شاه سر
راه او نایبته ده . و علت آنکه این
نسبت ها را با او میدهند اینست که
نسبت دهندگان از اهمیت موقع
و قام مصدق بیخبرند .
مصدق مردی است مفنات و چند ساله
شاه دوست بارآمده و با این سن خود را
می تواند عوض کند .

مصدق متعده است که هر قدر شاه از
دسته بندی ها بر کنار بماند و افراد ناجورو
منفورو بد سابقه از او دور باشند محبوبتر
و بزرگتر خواهد بود ، مصدق معتقد
است که تشکیلات ارتش فعلی بوشالی ،
و همانطور که این افسران روز حان نه
پدر را تنها گذاشتند رعایت پسر را هم
نخواهند نمود و باید آنها را در هم
ربخت و از مصالح آن یک ارتش
نوساخت که هم بدرد وطن بخورد
و هم قابل تکیه و اعتماد باشد . مصدق
معتقد است که با اظهار عجز و لایه بکسی
چیزی نمیدهند و باید از جریانات سیاسی
جهانی استفاده کرد و ایران نوی ساخت .

قدر مسلم کارشکنی های افراد داخلی
پیش از خارجی مصدق و مزاحم مصدق است
و این قدر مخالفت با هر شخص یا دولت
اگر میشد همان ماه های اول از همان میرفت ؛
اگر گفته های مخالفین و دشمنان او را کنار
بگذاریم و به اظهارات دوستان و موافقین
هم تریسائر ندیم باید بگفت :

دکتر محمد مصدق مردی است
و وطن پرست ، دستگیر ، متواضع
و عؤدب ، نقشه کش و آخر بین
بانجر به . فاشاده و و گم شده دست ،
لجوج ، و کینه توز ، و شهرت
دوست و بقدری با شخصیت که
مخالفین در مقابلش جز تسلیم
و تکریم چاره ای ندارند . اگر
خارجی ها مجال دهند ، و مخالفین داخلی
آرام بگیرند ، و بعضی اطرافیان ایشان کمتر
دشمن برایش بتراشند در میان رجال بی نقشه
و بی هدف تنها مردی که می تواند کشتی
طوفانی وطن را بساحل نجات هدایت نماید
مصدق است و بس .

یکی پرسید از آن کم گشته فرزند
که ای روشن روان پیر خرد مند
ز معرش بوی پیرا سن شنیدی
چرا در چاه کنه اش ندیدی
بگفت احوال ما برق جهان است
کمی پیدا و دیگر دم نهان است
کمی بر طارم اعلا نشینم
کمی تا پیش پشای خود نبینم
اعصاب انسانی را که از بولا ساخته اند
وقتی چند بار صدمه همدید خورد با این صورت
در بی آید فرق مصدق با دیگران این است
که اعصاب صدمه خورد ضعیف مصدق
فرمان بر مغز قوی و تجربه دار
و بزرگی است و اعصاب ضعیف دیگران
اجرای فرامین مغز های ملبلر رنجور را
می نماید .
برای او ساخته اند که با شاه مخالفت
نموده !!!

است ، گریه و غش او را ذکر می کنند ،
هر دو صحیح است هم گریه میکند هم غش
می نماید . ولی کجا و کی ؟
همان شخصی که در مقابل با
حوادث بزرگ چون : لادن ، مقاومت
میکند از آنک چشم یک کودک
سه ساله ، یا مشاهده خلاف انتظار
از یک دوست چند ساله ، بر ریه
می افتد .
همان م دی که گردش وزگار ،
و فشار سیاست جهانی در
ارکان عقائد او تزلزل و او د نمی
سازد ، و هیچ قدرت و قوتی او
را از راهی که رفته منحرف نمی

مخالفتش دکتر مصدق را مردی ملیل ،
ضعیف ، غشی ، ارزان از جهت جسم و از نظر
روان شناسی منفی باف ، متعده ، کم کار ، اهل
حرف ، هوجوی ، موافق فریب معرفی میکردند ،
ومی گفتند این آدم مغرب است و نمیتواند
یک بزرگ شهرداری را بیک هفته اداره کند
اصلا اهل کار آنها کار مثبت نیست .
صرف نظر از مواردی که این شخص
والی ، وزیر ، وکیل و متصدی مقامات
و کارهای اداری بوده آیا این بیست و دو ماه
ریاست دولت او کافی نیست که خط بطلان بر
بسیاری از گفته های دشمنان او بکشم .
همان اشخاص هنوز با کمال لجاجت در
رخت خواب بون و پیراما پوشیدن او را
دلیل نظریات خود میدانند ، یعنی اگر
مصدق پشت میز می نشست و لباس رسمی
می پوشید و کار غلط میکرد مرد خوبی بود ،
و چون در رخت خواب
است و ریب و شامیر
به تن دارد و خلاف
نمی کند بد است .
اگر قضاوت
عادلانه و بیطرفانه
بخواهیم بکنیم باید
خوب و بد را بگوئیم ،
مصدق مردی است که
هفتاد و چند سال از
عمرش می گذرد البته
او را با جوانان سی و
پنج ساله نباید مقایسه
نماییم ، کدام پیر مرد
باین سن که دچار
این مصائب شده باشد
و این وضع را داشته
باشد سراغ دارید
که بدن پانصد سال
داشته باشد و این
اندازه کار کند و آنقدر
مقاومت نماید ؟



دکتر مصدق و شاه

هیچ کس
بقدر مصدق
شاه احترام
نمی کند ، البته
دیگران بیشتر
تامل میگویند ،
تعظیم میکنند ،
سرعבודیت فرود
می آورند ، ولی
اگر کسی مصدق
میشد و بمقام
مصدق میرسید
و آقدر بشاه
خلوص و ارادت
و احترام میورزید
صحیح بود .

دکتر مصدق و شاه
گفت ، با یک کلمه حرف یک نفر
دوست و رفیق که بصداقت و ایمان
او اعتقاد داشته باشد سر تسلیم
فرود می آورد .

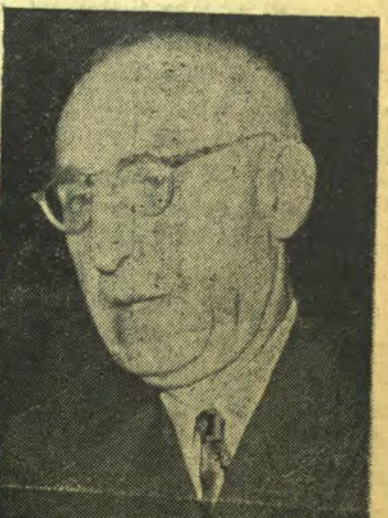
این مرد با آمریکا رفت آنجا او را به
دقت معاینه کردند و گفته مردی است صحیح
و سالم . این جمله این معنی را نمیدهد
که در قوت بدنی از پهلوان یزدی لچماقتر

دانشنی ها

و این بانصد زن با مردان تبت ازدواج
کرده یا خواهند کرد ، زیرا در تبت مرد
خیلی زیاد وزن خیلی کم است ، و از قرار
معلوم این ازدواج زنان سلحشور چه ن
کونیست با مردان تبت یک نوع جا-زده
بیانوان است ، و از طرف دیگر ، بموجب
یک استدلال منطقی کمونیستها ، بازناشومی
های با اصطلاح اشتقائی هر یک سر بازمبدل بدو
سر بازمیشود ، خیر دیگر مربوط بزنان چین
اینست که قانون جدید ازدواج که از جانب
دولت جمهوری وضع و نشر شده است چندین
مطابق ذوق وسیله . مردم چین نیست ، و رسوم
باستانی عروسی را هم میزند . از این خبر
معلوم میشود که ملت چین هنوز بزندگی و رسوم
کمونیستی عادت نکرده است و نمیتواند
گذشته بر اقتضای خود را فراموش کند .

دانشندان زحمت کشیدند و خوشبختانه
در همین دو سه هفته گذشته یک میکروب
شناس امریکائی موسوم به دکتر هرالد
کاکس موفق شد برای اولین مرتبه و بروس
یک بیماری عصبی موسوم به «بولیومیالیت»
را که غالباً بچه ها و جوانان مبتلا میشوند
و در اثر آن یک قسمت از بدنشان فلج
میکردد در چنین تخم مرغ رشدهد و در
نتیجه میتوان امیدوار شد که بزودی واکنس
این بیماری و بروس هم کشف گردد .
زنان چینی و مردان تبتی
یکی از رادبو های خارجی میگفت در میان
سربازان چینی که برای اشغال تبت اعزام
شده اند ، بانصدتن - بازن وجود دارند ،

کشف میکروب یک بیماری خطرناک
اگر تا کنون نام دو بروس ، بگوشان
نخورده است بدانید که به میکروبهای
بسیار ریز که با ریز بین های معمولی دیده
نمیشوند و در موقع صاف کردن مایع
حامل میکروب بر خلاف سایر میکروها
از صافی رد میشوند «دو بروس» میکوبند
از روزیکه میکروسکپ های مخصوص
موسوم به «الکترونی» کشف شد دانشندان
میکروب شناس موفق شدند عده زیادی از
«دو بروس» ها را کشف کنند ، و به علت
بسیاری از بیماریها که سرما خوردگی
و گریپ هم یکی از آنها بود بی بیرند و
واکنس ضد آنها را تهیه نمایند ، اما کشف
این ویروسها کار آسانی نبود و برای تهیه
معیط مساعد هر یک از ویروسها مدت ها



تقدیران مصور



دورنمای ایرانی که مصدق و استالین میخواهند برای مابسازند



این بازی بازم شروع شده است



عشق عالمگیر! انگلیسی به شوروی



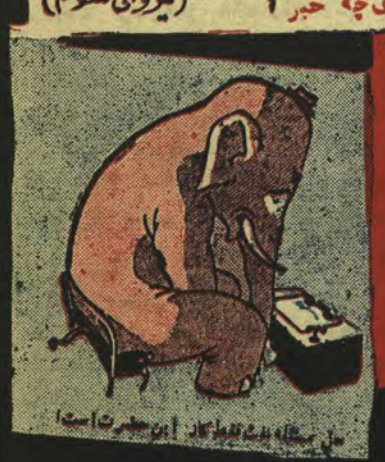
بالاخره ما هم جرم ناز شنگار (رفیم)



از آنطرف چه خبر!



سوقات مگرم پروتاریا!



حلقه دافنی ماورویان تشکیل میشود



تخیمهای لق



کاریکاتورهای هفته



This object has been digitised and made available by The University of Manchester Library.

For further information and details about terms of use, see the Library's website -

www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing.

قابل توجه کاربران مجازی :

این سند توسط کتابخانه دانشگاه منچستر دیجیتال سازی و عرضه شده.

برای اطلاع بیشتر درباره شرایط استفاده از این منبع الکترونیک، لطفاً به لینک زیر مراجعه فرمایید:

<http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing>

بر اساس این مقررات، هر نو استفاده از این سند باید با ارجاع مناسبی به کتابخانه دانشگاه منچستر انجام بگیرد.